کتابخانه
مجلس شورای ملی

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب فرس نامه
مؤلف
موضوع تالیف
نمره ۲۳۱۵ ۲۱۸۰
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۷۹۹۵
۲۱۸۰
خطی فهرست شده
۲۱۸۰
بازدید شد
۲۷ - ۴۶

۱۷

بازدید شد
۲۷ - ۲۶

۱۰۲ اوراق

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب فرس‌نامه
مؤلف
موضوع تألیف
۲۱۸۰ ۳۲۱۵

خطی فهرست شده
۲۱۸۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

کتاب فرس نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث نام شدن
اول اسبی که میان عرب یافت شده بر ضمایر اولی الالباب
پوشیده نماند که اکثر رایض حکمت ایزدی که کمند سهولت
بر گردن صعاب دواب افکنده بقلم تدبیر
انسانی این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار
گران چسان بمنزل رسیدی هوشیار خردمند
بکمال قدرت و نعمت بی چیره کرد آدمیزاد ضعیف
نهاد را بر حیوانات توانائی و تسلط داده
واکثر

واکثر انواع از وحشتگاه خودرائی بمعموره
انقیاد کشیده از فواید ایجاد شان بهره
نوع بشر منت نهاده چنانکه در مقام
امتنان میفرماید والخیل والبغال والحمیر
لترکبوها وزینة یعنی آفریده ایم اسبان
واستران والاغان را از برای آنکه سوار شوند
وزینت بوده باشد و بلاشک این آیه کریمه
دلالت میکند که در روزنامه علم ازلی که
مجال سرکشی نیست چنین مقرر شده که منافع
وجود این حیوانات بانسان راجع گردد و چون
فایده سواری و تزیین ظاهر و عمده است
از این جهة مصرح شده در تفسیر ثعلبی از سید
سرور کاینات علیه افضل الصلوة روایت

که چون حضرت حق سبحانه وتعالی اراده آفرینش
اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود که می
خواهم از تو خلقی بیافرینم که آن را موجب
عزت دوستان خود وذلت دشمنان وزینت
بندگان فرمان بردار کردانم پس باد استدعای
آفرینش آن نموده حق تعالی قبضه از آن باد برگرفت
واز آن قبضه اسبی آفریده خطاب بآن کرد
فرمود ترا بعربی آفریدم وخیر وبرکت در موی
کاکل تو بستم تا روز قیامت وغنیمتها را مجموع
بر پشت تو قرار دادم وتوانگری را با تو پیوستم
هرجا بوده باشی ومهربان کردم تو بدل خداوند
ترا وچنان کردانیدم ترا که بی بال پرواز
کنی پس تو جهت طلب هر چیز وکریختن از هر چیز

شایسته

شایسته خواهی بود وزود باشد که بر پشت تو
متمکن شوند مردانی که تسبیح گویند وهرگاه
وهرگاه ایشان تسبیح وتهلیل گویند وتکبیر گویند
هرگاه ایشان تکبیر گویند چون ملائکه صفت
اسب را شنیدند وخلقت آن را دیدند گفتند
بار خدایا فرشتگانیم تسبیح میکنیم ترا وتحمید میکنیم
چه چیز مثل این جهت ما آفریدی پس حق تعالی برای
ایشان اسبی چند ابلق آفرید که گردنهای آنها
مثل گردن شتر بود چون خدای تعالی اسب را بر
زمین قرار فرمود اسب شیهه کشید پس ندا
آمد که مبارک باشی بشیهه خود که خوار میکردانم
بسبب آواز تو کافران را وشکسته میدارم گردنهای
ایشان را وپر میسازم گوشهای ایشان را و[illegible]

دلهای ایشان را در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام
جعفر صادق ع منقولست که کانت الخیل وحوشا فی
بلاد العرب فصعد ابراهیم واسمعیل علیهما السلام
علی ابی قبیس فنادیا بالا هلا الا هلم فما بقی فرس الا اعطی
بقیاده وامکن من ناصیه یعنی اسبان وحشی بودند
در بلاد عرب وهیچکس را دست تصرف برایشان
نبود پس ابراهیم خلیل واسمعیل ذبیح علیهما السلام
بر ابی قبیس که کوهیست برشرقی مکه معظمه برآمدند
وآواز دادند که آگاه گردید وبیاموزید آگاه
گردید وبیایید پس نماند اسبی مگر آنکه داد طاعت
خود را وواگذاشت موی کاکل خود را واطاعت
ایشان در عبادت تسلیم وفرمان برداریست
واین حدیث در کافی مذکورست وانداث تعافی

در

در بعضی الفاظ دارد وانان جمله بجای ابو قبیس
جبل جیاد او درده وان نیز کوهیست در حوالی
مکه مشرفه ودر بعضی از فرس نامها مسطور شده
که اسبان در دریا میبود ند تا هفت شرط با ایشان
نکردند بیرون نیامدند اول انکه زن
وجنب سوار نشوند دویم بار نکنند سیم
خودش بار نکنند چهارم در جای باکیزه
بدارند پنجم بغل بدست وپای به بندد
ششم موی یال ودم نبرند هفتم گوش
وپیشانی معیوب نسازند ودر باب اول
اسبی که میان عرب یافت شده در کتاب
اقوال کافیه چنین مذکورست که طایفه
از عربان عمان نزد آن حضرت سلیمان آمدند

اول
دوم
سیم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم

ومسئله چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از
انکه جواب شنیدند وکار ایشان ساخته اراده
بازگشتن نمودند بخدمت آن حضرت آمده
عرض کردند که بلاد ما بسیار دورست وتوشه
ما کم شده امر فرما که ما را توشه بدهند که
بشهر خود رسانند پس حضرت سلیمان ع یکی از اسبان — اللہ
ایلچی خود بایشان دادند وفرمودند این توشه
شماست بهر منزل که فرود آیید یکی از مردم
خود را باین اسب سوار کنید وهیزم بدست
او دهید وخود آتش بیفروزید هنوز هیمه
جمع نکرده خواهید بود که آن مرد شکاری چند
شما میاورد پس آن قوم بهر منزل که فرود
می آمدند بفرموده عمل مینمودند وچون

مکرر

درحدیث معتبر از حضرت

مکرر تجربه نمودند واعتقاد جازم بقول آن
حضرت آوردند آن اسب را زاد الراکب نامیدند
یعنی توشه سواران اول اسبی است که در میان
عرب پیدا شده وباقی اسبان عربی بهم
مرحله اول در ذکر مقاصد ومقدمات
سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد واین
مرحله بر نه باب مشتملست باب اول در ذکر
آیات قرآنی واحادیث که دلالت برشرف اسب
میکند قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله
وعدوکم یعنی آماده سازید از برای کافران
آنچه توانید از آلات جنگ که لشکر شما را
قوت وتوانائی باید واسبان لشکر که

مرحله اول
باب اول

بترسانید بسبب آن دشمنان خداوند و دشمنان
خود را و مراد کفار است و آخرین من دونهم لا
تعلمونهم الله یعلمهم و نیز بترسانید طایفه
دیگر از دشمنان را که شما ایشان را نمیدانید و
خدا میداند و مراد منافقین است که دشمنی در
لباس دوستی میکنند و در بعضی روایات
آمده که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله شکوه کرد که سنگ بخانه می اندازند
بی آنکه کسی دیده شود فرمود که اسبی نجیب در
خانه ببند بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت
نمود و فرمود که مراد از کافرانی که شما نمیدانید
و خدا میداند فقره از جنیان است پس آن مرد
بفرموده عمل نمود سنگ انداختن برطرف شد

وما

وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و
انتم لا تظلمون و هر چیزی در راه خدا بدهید
خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه لشکر تمام میرسد
و مظلوم با آن نخواهید شد در کتاب من لا یحضره
الفقیه از سید و سرور کاینات افضل
الصلوات در تفسیر آیه کریمه الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم
عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی
آنانی که میدهند مال خود را در شب و روز
پنهان و آشکارا پس ایشان راست مزد ایشان نزد
پروردگار ایشان و هیچگونه ترسی نیست ایشان را
و ایشان اندوهناک نمیشوند و چنین وارد
شده که نزولش در نفقه علی الخیل یعنی این آیه

در باب نفقه دادن اسب وارد شده و این نفقه
اگر چه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند که
این آیه شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین
علی ع نازل شده وقتیکه مال آنحضرت چهار درهم
بود یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا
تصدق نمود و اما دفع منافات چنین کرده اند
که در قواعد اصول مقرر شده که هرگاه آیه
قرآنی یا حدیثی در این مقام وارد شود چه از آن
مفهوم باشد در آن حکم شریک خواهد بود
و شک نیست که این آیه اولا درباره حضرت
امیر المؤمنین ع وارد شده هرگاه مؤمنی
اسبی بقصد ثواب داشته باشد و شب و روز

پنهان

پنهان و هویدا نفقه به آن اسب دهد در حکم
این آیه شریفه شریک خواهد بود و در بعضی
از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی
بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی
حقیقت هر چیز را باو فهمانید فرمود از مخلوقات
من چیزی اختیار کن حضرت آدم ع اسب را بر
گزید حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت خود را
و عزت فرزندان خود را مادام که باقی باشند
بر روی زمین و در کتاب کافی از
گوهر بحر محامد و مفاخر حضرت امام محمد
باقر ع مرویست که الخیر کله معقود فی نواصی
الخیل الی یوم القیمه یعنی مجموع انواع خیر
و انتفاع در موی کاکل اسب بسته شده تا روز

قیامت از این جهت که خیر و انتفاع و برکت در هر
چیز بسته است تا آخرت یعنی باعث اجر و ثواب
در دنیا و آخرت یا دنیوی یعنی موجب لذت
دین عالم و قسم خیر بر دو وجه میتواند بود
محض بالذات که منفعت جدا از آن چیز نباشد
مانند خوردن و پوشیدن نسبت به ماکول و ملبوس
و ادراک احساس نسبت به راس المال و محصول
تولدات نسبت به ارضین و مواشی و هر یک
از این دو بر دو گونه میشاید چه انتفاع یا مستلزم
افنای آن متاع است یا بقای آن نیز مقرر است
و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات
از اسب منتهی میشود از این جهت که در قسم اول
وسیله جهاد که عمده عبادات است میگردد و همچنین

زیادت

زیادت مشاهده شده و برادران مؤمن
را با مسابقی صورت می پذیرد و در سایر اقسام
عموم التذاذات حاصل میشود چون گوشت
و پوشیدن پوست مدخطر صورت و
جمال و سرعت و حرکت و انتقال و تسلط
بر دشمنان در معارک و خلاصی از مخاوف
و مهالک و مورد خرید و فروخت ساختن
و کره و نتاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات
اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب
شایع و متعارف شده و در قرآن مجید
در قصه فوت نماز حضرت سلیمان ع این
لفظ مذکور است انجا که میفرماید نعم العبد
انه اواب یعنی بنده خوبی بود سلیمان ع

بدرستیکه او رجوع کننده بود بسوی پروردگار
خود اذ عرض علیه بالعشی از این جهت که معروض
شد در وقت عصر که هنگام نماز بود در دین
او که الصافنات الجیاد اسبان خوب که ایشان
دو دست و یکپا بر زمین قرار میدادند و از پی
یکدیگر گشته بر زمین میگذاشتند در حدیث
آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه
اسبان شد تا وقت نماز گذشت و آفتاب
غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر عن
ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت بدرستیکه
من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار
تا آفتاب مغرب مخفی شد و مراد از دوستی
خیر محبت اسبان است که بسبب اشتغال با نها از

نماز

نماز غافل شد تا بعد از آن استدعا از ملائکه
نمود گفت ردوها علی باز گردانید آفتاب را
بر من فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس شروع
کرد در مسح کردن ساقها و گردنها و هم اسبها
و هم یاران او که باین تقریب نمازشان فوت
شده بود و این مسح کردن بجای وضو ساختن
بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق
که بصیغه جمع وارد شده باعتبار جماعت
نیست تفسیر آیه چنانکه از ائمه معصومین
وارد شده و ممکنست که مراد از لفظ کلمه در حدیث
مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که سیاست
ایمان را هیچ چیز مانند اسب باعث توانائی
و ایمنی از دشمن میگردد پس همانا کل خیرات

منحصر است در آن و از این جهة در قسمت غنایم
پیاده را یك سهم میدهند و سوار دو سهم
یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها و دین
مسئله اگر شخصی دو اسب داشته بجهة هر یك
جدا حصه میگیرد و احتمال دیگر نیز در این مقام
آنست که چون اسب موصوف است بمیمنت
چنانکه از روایات دیگر مستفاد میشود و
میمنت آنست که هر گاه مستلزم نوعی از منفعت
باشد پس مجموع خیر است لازم آن خواهد
بود والله اعلم و در کتاب مذکور منقولست
که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة
یعنی اگر روزی عالم را ده حصه کنند نه سهم
آن از آن مخصوص صاحبان چهارپایانست

ونیز

ونیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب بیکی
از اصحاب فرمود داشتن دابة فان منفعتها
لك و رزقها علی الله یعنی خریداری کن
چهارپایی بدرستیکه نفع از تو خواهند بود
و روزی آن از خدا است و باز از آنحضرت نقل
کرده که من سعادة المؤمنین دابة یرکبها
فی حوایجه و یقضی علیها حقوق اخوانه یعنی
از جمله سعادتهای مؤمن آنست که چهارپایی
داشته باشد سوار شود در کار خود و برآورد
حقوق برادران ایمانی خود را و مراد آنست که
در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع مفرحه
بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی و تهذیب
از آنحضرت روایت شده که من اشتری دابة کان

له ظهرها و علی الله رزقها یعنی هر کس خریداری کند
چهارپایی پشت آن از برای وی خواهد بود و روزی
بر خدا است و در کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه
از آنحضرت منقولست که خطاب بشیطان فرمود
که اتخذوا الدابة فانها زین و یقضی علیها الحوایج
و رزقها علی الله یعنی بگیرید و پیدا کنید چهارپایی را
بدرستیکه آن زینت است و کار شما بسبب آن ساخته
میشود و روزی آن بر خدا است بزرگ باد نام او
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام رضا
ع مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت عنه فی
کل یوم ثلث سیئات وکتب له احدی عشر حسنة
و من ارتبط هجینا محیت عنه فی کل یوم سیئتان
سیئات وکتب له سبع حسنات و من ارتبط برذونا

یرید به

یرید به جمالا او قضاء حاجة او دفع عدو محیت
عنه فی کل یوم سیئة واحدة وکتب له ست
حسنات یعنی هر کس بر بندد اسبی نجیب که
پدر و مادرش عربی باشد محو میشود هر روز
از نامه اعمال او سه بدی و نوشته میشود
بجهة او یازده خوبی و هر کس بر بندد اسبی
هجین یعنی پدرش عربی و مادرش یابو
باشد محو میشود هر روز از نامه او دو بدی و نوشته
میشود از برای او نه خوبی و هر کس بر بندد
یابوی بقصد زینت یا قضای حاجت یا قصد
دشمن محو میشود هر روز از او یك بدی و نوشته
و نوشته میشود شش خوبی و این حدیث
تتمه دارد که مشتمل است از بعضی علامات

خوبی که در اسب میباشد بعضی احادیث دیگر
در جای خود ذکر خواهد شد **باب دوم** در
شناختن سن اسب از دندان بدانکه اسب بچه را
از دو و نیم تولد تا نیم شروع در بر آمدن دندان
میشود و شش زیر و شش بالا بر می اید چهار از
انجمله که در میان واقع است دو از پایین
و دو از بالا در لغت عرب انها را ثنایا گویند
و چهار دیگر را واسطات و چهار دیگر را که بر
اطراف است رباعیات گویند و در سال اول مجموع
دندانهای کوچک نرم و سفید میباشد برنگ
صدف و در سال دوم متمایل بزردی شوند
و در سال اوسط سیم شروع در افتادن ثنایا
شده تا اخر همین سال بجای انها دندانهای

بزرگ

بزرگ بر اید و در سال دیگر چهارم بهمین
عنوان واسطات افتاده عوض بر اید و در
سال دیگر برباعیات چنانکه در اخر سال
پنجم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده عوض
انها دندان بزرگ مایل بزردی بر امده باشد
و اینهمه بسبب کثرت و تواتر تجربه و دلالت
علامات معلوم شده است اما از کتب بعد ازین
از بعضی کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون
شش سال شود سر دندانها سیاه شود در سال
هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسل مبدل گردد
و در هشت سالگی واسطات بدان رنگ
شوند و در نه سالگی رباعیات و چون ده
سالگی شود رنگ انگبین از ثنایا متغیر شده

کم رنگ شوند و در سال یازدهم واسطات
چنان شود و در سال دوازده رباعیات و در
سیزدهم همچنان باشد و چون چهارده شود
دو دندان بالا از رباعیات سفید و در سال
پانزدهم مجموع رباعیات سفید باشد و در
سال شانزدهم و هفدهم واسطات و ثنایا
بترتیب رنگ گردیده و در هجده سالگی تمام
دندانها سفید باشد و در سال نوزدهم
ثنایا برنگ خاکستری نماید و در سال دیگر مجموع
دندانها خاکستری شوند و باین ترتیب که اول
از ثنایا شروع شود و اخر برباعیات رسند
سال دیگر کجی و سستی دندانها پدید اید و سه
سال سال دیگر نیز جنبش و حرکت کند باز همان

ترتیب

ترتیب و در سی و دو سالگی مجموع دندانها
بیفتند و از علف خوردن باز مانند و نادر
میباشد که اسب باین سن برسد و در باب این
علامات بسیاری در نسخها بنظر رسیده
انچه باعتماد نزدیکتر بود نوشته شد ظاهرا
در اینمعنی اسبها نیز مختلف میباشند و در
اکثر این مراتب حکم جزم نمیتوان کرد و اسب را دندان
چند غیر ازین دوازده دندان میباشد چهار
از انجمله که از رباعیات ان سنوبا قوارح
و تتمه را اخراص گویند و چون احوال انها
مضبوط نیست از انجهة مذکور نشد و غایت
قوی اسب در سال دوازدهم است و چون کمال
از انهم بیشتر گذشت شروع در تنزل میکند

وچنین مشهور است که اگر اسبی را خصی کنند
در هر سالی که باشد بر همان نشان میماند
و دندانهایش چندان متغیر نمیشود باب ششم
در ذکر رنگهای اسب چهره پردازان حقایق
گوناگون چنین تصویر کرده اند که الوان را
دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره
تر نباشد و دیگری سفید بحت که هیچ شایبه
از رنگ دیگر نباشد و میان این دو طرف
رنگهای بسیط و مرکب غیر محصور متصور است
که بعضی از آنها در بعضی لغات مسمی باسمی
معین شده اند مانند نقش و سبز و بعضی
را چون نامی معلوم هنگام تعبیر بچیزی که شبیه
باشد نسبت میدهند مانند علی و جوزی لا

بزعم

و بزعم محرر این حروف اصل رنگها در اسب
پنج است سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری
و سفید و باقی رنگها باینها باز میگردد
مرکب میباشد چنانکه در ملاحظه تفصیل
آن معلوم میشود اما سیاه که عرب آنرا ادهم
گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین
آنکه برنگ فیل و کامیش باشد خوب می
دانند مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته
باشد که در آن صورت دیوانه و لگدزن
و سرکش خواهد بود و آنچه در حوالی سوراخ
بینی سرخی داشته باشد و شکمش زردی زند
که عرب آنرا احوض گویند نیز خوب میدانند
و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی باشد

و یال و دم آن سیاه باشد آنرا کمیت گویند
از همه رنگها بهتر است و در گرما و سرما و کشیدن
بند و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و مرض
و بعضی از همه صبورتر میباشد و آن چند قسم است
بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی صاف
و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام آنست
که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کمیت گویند
و اگر سرخ رنگ و یال مایل بسفیدی باشد و بهترین
رنگهای اشقر آنست که بگل ارمنی شبیه باشد
و اسبان تند خو و دونده میباشند اما
سم و کمر ایشان سست میباشد و صبر گرسنگی
و تشنگی ندارند و آنچه کمیت و اشقر کم رنگ
تر باشد مثل سرخی گلی که از او کاروف گیرند

کراکو

که اگر شایبه از هیچ رنگ دیگر نداشته باشد
خوب است و از رنگهای زرد که سمند گویند
آنچه بزردی تخم مرغ مانند و گلها بقدر درهم
از اصل بدن رنگ کمتر داشته باشد
و آنچه برنگ صندلی و زانو و سم و یال
و دم سیاه باشد و سر پشت و یال و دم خط
سیاه کشیده باشد بسیار خوب است و اسبی
که سینه و سیاه و حنک و کبوتری گویند و
رنگ آن فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدی
است یعنی بعضی از تارهای موی او سیاه
و بعضی سفید است خوب میدانند خصوصا
بعضی را که گلهای مایل بسرخی بقدر
درهم داشته باشد کبود خاکستری که

سر تا ر موی آن خاکستری گوشت او پیدا ست
و این قسمیست از جمله اصول هشت الوان
شمرده شد و اما اسبان سفید که اشهب گویند
که دهن و پیشانی و دست و پا و چشم و شکم و یال
و دم آن سیاه میباشد بسیار خوبست و
مبارکست و اگر دست و پا و سم آن سفید
باشد ضعیف و سست میباشد و از
رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای
کوچک مخالف رنگ بدن داشته باشد
چندان خوب نیست و همچنین مدنر یعنی آنچه
بجای نقطهای کوچک نقطهای بزرگ
باشد ملمع یعنی آنچه بجای نقطها گلها
بزرگ باشد مثل پلنگ بد است
و هم چنین

و هم چنین مشهور است که اسب نجیب عربی
ملمع و ابلق نمی باید بنا بر خلاصه الوان و
غرابان بجهة هریک از رنگهای مذکور اقسام
اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار داده اند
چون در خوبی بدی فرقی چندان ذکر
نکرده اند ازین جهة مذکور نشد و مؤلف
کتاب گوید اقوال کافیه چنین نقل کرده
که شیبان عبد العزیز بعد از آنکه با مروان
حمار جنگ بسیار کرد اکثر لشکر کشته شدند
قرار بر فرار داد لشکر مروان از پی او
میرفتند در اثنای گریختن غلام خود را
فرمود به بین از لشکر مروان کسی جدا شده
و بما نزدیک رسیده یا نه غلام گفت مردی

بر اسبی سفید سوار از لشکر جدا پیش افتاده
و بما نزدیکست شیبان متوجه آفتاب
شد و غلام را گفت رو بر آفتاب برون کن
اسب سفید تاب مقابله آفتاب ندارد
و بعد از ساعتی باز غلام را گفت ملاحظه
کن غلام بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسب
سیاه سوار است و از همه لشکر بما نزدیکتر
شده فرمود میان زمین گل و زمین سست
بران اسب سیاه بر گل توانائی ندارد و بعد از
زمانی باز غلام را پرسید سواری بر اسب
اشقر میرسد فرمود که میان سنگستان و
زمین صلب بران که سم اشقر سست میباشد
بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت سواری
بر کمیت

بر کمیت بنزدیک رسیده بحسب اتفاق آن
غلام نیز بر اسب کمیت سوار بود و چون شیبان
غلام میدانست که گریختن از کمیت میسر
نیست و هیچگونه علاجی ممکن نبود اسب خود را
بغلام داد اسب غلام را سوار شده بسوی
دشمن بازگشت و آن مرد را بقتل رسانید
و باز شروع در گریز کرد تا هنگامی که از بیم
دشمن نجات یافت باب چهارم در ذکر باب ٤
قرحه و تحجیل و سایر علاماتیکه از خلاف
الوان یافت شود هر اسبی که یک رنگ
و بی نشان باشد آن را مصمت گویند [illegible]
و سفید که بر سر بینی یا لب بالا باشد
ازار سه گویند و اسب را ارثم گویند

وسفیدی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد
او را قرحه واسب را اقرح گویند قرح گویند
اگر بزرگتر باشد او را غره واسب را
اغر گویند واگر تا بینی رسیده باشد آن
را غره سایله گویند وسفیدی که بر چهار
دست و پا یا دو پا و یکدست یا دو پا یک
پای باشد آن را تحجیل گویند واسب را محجل
گویند وچون ذکر بعضی از علامات در
احادیث وارد شده مناسب چنانست
اولا بشرح آن احادیث پرداخته شود
وبعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد
ودر کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور
کاینات علیه وآله صنوف صلوات چنین

منقولست

منقولست الخیل معقود بنواصیها الخیر الی
یوم القیمة والمنفقوا علیها فی سبیل الله
کالباسط یده بصدقة لا یقبضها واذا
اعددت شیئا منها فاعده اقرح وارثم
محجل الثلاثة طلق الیمین کمیتا ثم اغر
تسلم وتغنم یعنی خیر و برکت در کاکلهای
اسبان بسته تا روز قیامت و هر کس
نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند
کسی است که دست بصدقه دادن گشاده
باشد وهرگز دست از آن نه بندد پس
گاه خواهی اسبی را برای خود مهیا سازی
آماده کن انجا اقرح ارثم محجل الثلاثة
مطلق الیمین کمیت باشد یعنی اسبی که

پیشانی وسر بینی ودو پای و دست
چپ آن سفید باشد و دست راست همان
رنگ بدن اصل بدنش و رنگ اصل بدن
کمیت باشد بعد بیان علامات میفرماید
که ثم اغر یعنی بعد از این مرتبه دیگر
اسبی است که غره داشته باشد باز میفرماید
تسلم تغنم یعنی اگر با این اوصاف و علامات
اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و در کتاب
مذکور از صدرنشین مسند قضا یعنی
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت
شده که فرمود اهدی الی امیر المؤمنین
ع الی رسول الله اهدیت لک اربعة
افراس قال صفها فقال هی الوان مختلفة

قال

قال فیها وضح قال نعم قال فیها اشقر به وضح
قال فامسکه علی قال فیها کمیتان اوضحان
فقال اعطهما ابنیک قال والرابع ادهم
بهیم قال بعه واستخلف به نفقة لعیالک
انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح یعنی
هدیه آورد امیر المؤمنین ع بسوی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله چهار اسب
از شهر یمن پس بخدمت آنحضرت آمده
گفت ای فرستاده خدا هدیه آورده ام از
برای تو چهار اسب حضرت فرمودند
ذکر کن اوصاف آنها را گفت
رنگهای مختلف دارند پرسید که آیا
در آن میان رنگ اوضح هست یعنی

انچه سفیدی بر دست و پا و پیشانی داشته
باشد امیر المومنین فرمودند که ادی
یکی از انها اشقر اوضح است بحضرت فرمودند
ان را بجهة من نگاه دار باز حضرت امیر المومنین
فرمودند که دو کمیت اوضح است نیز فرمودند
انها بفرزندان خود امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بخش کنند چهارم ادهم بهیم است
یعنی سیاه یکرنگ فرمودند ان را بفروش
و بسبب فروختن ان نفقه بجهة عیال خود
بدرستیکه میمنت و مبارکی مخصوص است
در انها که اوضح باشند و این حدیث نیز در
کافی مذکور است با اندک تفاوتی و تتمه
نیز از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند

که بعد از

که بعد از نقل این حدیث فرمود که مکروه
و ناخوش است نزد ما انچه یکرنگ باشد
از چهار پایان مگر الاغ و استر و من
ناخوش میدارم نشانه سفیدی را در
الاغ و استر مگر یکرنگ و ناخوش میدارم
سفیدی پیشانی را در استر مگر تا سر
بینی رسیده باشد خواهان بینم و نیز
در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام معصوم
منقول است که هر کس به بندد اسبی اشقر صاحب
قرحه یا غره پس اگر غره سائله داشته
باشد سفیدی در دست و پای ان
باشد دوست میدارم ان را و داخل
خانه نمیشود فقر و احتیاج تا ان اسب داخل

ان خانه باشد تا مالک ان اسب باشد
ظلم داخل خانه نمیشود این حدیث تتمه
حدیثی است که در باب اول مذکور شد
و نیز در کتاب مذکور از ان حضرت منقول است
که هر کس از خانه خود یا خانه دیگری غیر
خانه خود بیرون رود در اول روز
برخورد باسبی اشقر که سفیدی در پیشانی
یا دست و پای ان باشد مبارکست از
برای او انروز و اگر اسب غره سائله
داشته باشد تمام عیش و شادمانیست
و نمی بیند انروز مگر شادمانی و
خوشحالی و برمی آورد خدا تعالی حاجت
او را اینست انچه از احادیث مستفاد
شده

شده و از کتب این فن چنین معلوم میشود
که قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارکست
خصوصا اسب سیاه چهار دست و پا
سفید که پیشانی و لب بالای ان سفید
باشد و همچنین اسبی که دو پا و دست
چپ ان سفید باشد و دست راست
برنگ بدن ان را مطلق الیمین گویند از
هر رنگ بوده باشد نیکو و مبارکست
و اگر یکدست یا هر دو دست سفید باشد
و پا سفید نباشد ان را اعصم میخوانند
و بد میدانند اما در صورتی که
دو دست ان سفید است اگر پیشانی
سفید باشد چندانی بد نمیدانند

واعصم نمیگویند واگر یک پای راست باشد
آنرا ارجل گویند و بد دانند خصوصاً
یک پای راست اما اگر با این حالت پیشانی
سفید باشد خوب میدانند و اشعار
عربی در مدح آن هست واگر یک دست
و یک پا بر خلاف یکدیگر سفید باشد
یعنی یکی از راست و یکی از چپ بد
میدانند وآنرا اشکال واسب را مشکول
میگویند و در تفسیر اشکال بعضی یکی
از چهار دست و پای مطلق و باقی
محجله بعضی یکی از این محجله و باقی
مطلق گفته اند وآنچه اول مذکور شد
اصح است واگر مشکول سفیدی در پیشانی

داشته

داشته باشد مکروه نیست واسبی که در
سفیدی پیشانی موی چند سیاه
داشته باشد آنرا اغره یا قرحه تنها
گویند و همچنین بعوض غره خطی سفید
از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی
غره خطی سیاه باشد که راه بیرون
نداشته باشد این هر قسم را بد میدانند سه
واسب چشم کبود خصوصاً که یک چشم
آن کبود باشد ازاحف گویند بد است
و همچنین اسبی که بر زبانش خطی چند
سیاه یا آنکه درون دهان یا در خصیه
یا در سفیدی چشم نقطهای سیاه باشد
و همچنین اگر بعضی از دندانهای سوی

سفید
دمش یا جی رنگ دیگر باشد بد میدانند
و بعضی گفته اند اگر نیمه سفید باشد
بد است والا چندان مکروهی نیست واسبی
که بر سینه اش بقدر یک شبر یا کمتر یا
بیشتر خطی سفید باشد مبارک است باب پنجم — باب
در ذکر آنچه تعلق بمهیات اعضا دارد
گوش اسب میباید که راست و تند چون
گوش آهو باشد و بقدری بلند و آن
بکدیگر دور و تنگ سوراخ و اندرونش
پر مو نباشد و سرش بطرف راست و چپ
مایل و بیخش سست نبود که مایل
بافتادن نباشد و بلندی میان دو — استخوان
گوش که محل رستنگاه موی کاکل و پیشانی

بیگوشت

بیگوشت چون پیشانی شیر و گاو در
فرو رفتگی که در استخوان بالای چشم است
تنگ و پر باید و در برآمدگی بالای
چشم زیاده بلند نباید و چشم هرچند
سیاه و صاف باشد مانند چشم
آهو بهتر است و در وقت نگاه کردن
باید نظر کند و چشم را گشاده دارد
و تند نگاه کند واگر بعد از تعب و
ماندگی سیاه چشم را تنگ و نظر را
افتاده داشته باشد و بیان چشم
نگاه کند و دور را بجانب آن چشم
مایل دارد چندانی عیب نیست و پلک
چشم دقیق و تنگ باید واگر غلیظ

باشد بمرتبه که هنگام چشم بستن دشوار
عیبی عظیم است و باید که نور نظرش
ضعیف نباشد و شبکور نباشد و استخوان
بینی بیگوشت باید و بهیچ وجه برآمدگی
و فرو رفتگی نداشته باشد و سوراخ
بینی هرچند گشاده و نزدیک یکدیگر
باشد بهتر است و لبها باریک و بلند
و دهن فراخ و موضع برآمدن دندان
های آخرین یعنی اخراس قوی و پهن
باید و میان لب و پیشانی هرچند
دورتر و صفحه و کشیده تر باشد بهتر است
و مجموع سر و روی بیگوشت و نازک
پوست و بلند و افراخته و فرجه میان

دو استخوان

دو استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه
دو انگشت سراسر کند و دراز گردن
جائی که بر پوسته است که از اعراب
فایق گویند بلند باید که اگر انجا بلند
باشد تمام گردن خواهد بود و گردن
هرچند بلندتر است بهتر است و موی یال
نیز بلند و دو گوشت پاره که بر دو
طرف گردن میباشد انجا که موهای
ضعیف یال برآمده هرچند قوی تر
باشد بهتر باشد و دلیل قوت گردن
خواهد بود و گردن بقدر پهن باید
نه زیاده اسبی که گردنش کوتاه و گردن
آن را معیوب میدانند و مجموع گردن

افراخته تر از پشت و بلندتر و میانش
از طرفین برآمده تر باید اگر اصل گردن
یا میانش افتاده باشد مذموم است
و برآمدگی گردن تا آخر یالش بلند و از
شانه دور و شانه پهن و کوتاه پشت و
افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست
زنند پشت نلرزد و کفل با پشت پیوسته
و در مادیان کوتاه و از اسب نر بلند
باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه
رانها از یکدیگر دور باشد و دو طرف
کفل یکسان بمرتبه که هیچ برآمده
تر از یکدیگر نباشد و استخوان دم کوتاه
و موی آن بلند باید و مکروهست دم را

به یکطرف

به یکطرف مایل دارد و علت این عادت
میباشد و همچنین که دم از کفل بیرون
آمده تر باشد و این در اصل خلقت
میباشد و زیر گردن انجا که سینه بند
گذارد پهن و اصل سینه پهن و گشاده
و پر باید و دو گوشت پاره که از دو طرف
سینه برمیآید هرچند بیرون آمده تر
باشد بهتر است و برآمدگی هر دو یکسان
باید و استخوان های پهلو قوی و بیکدیگر
پیوسته و شکم گشاده و کشیده باید و
دو خصیه مثل یکدیگر باید و بسیار بزرگ
و آویخته نباشد معیوب خواهد بود و
ذکر بلند نیز مکروه و ناخوش است

واستخوان بازو که میان شانه و ساعدست
کوتاه و استخوان بازو که پایین تر از بازو است
که آن را ذراع نیز گویند قوی بلند و پرگوشت
چون ذراع سگ تازی باید و بازوی که
میان ذراعست کوتاه و استخوان ساقهای
پا نیز کوتاه و پرگوشت و بازی میانش بلند
و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید
و همچنین گفته اند که وسط ساق پا را اگر
از پیش ملاحظه کنند باریک باشند و اگر
از پهلو به بینند پهن نماید و اگر از عقب
نظر کند متوسط باید و زانوها در بزرگی
و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه
و نرم و خردکان دست و پا که عربان

آن را

آن را وسخ و ترکان بخاولق قوی و کوتاه
باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی
بطرف راست و گاهی بطرف چپ مایل
شود این در پاهای پیش از دست میباشد و
همچنین که راست برهم نباشد بلکه بقدر
خمیدگی داشته باشد و این راستی در
پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه
و میان تهی باید و سر بجانب پای چپ
مایل باشد و اگر پیش هم بلند و عقب
تنگ باشد مذموم است و از انوشیروان
منقولست که گفته بهترین اسبان آنست که
سه عضوش دراز و سه عضوش کوتاه و سه
عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی

و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش
و گردن و رانهاست و سه عضو کوتاه استخوان
دم و خردکان و پشت است و سه عضو پهن
پیشانی و سینه و گردنست و سه عضو غلیظ
موی کاکل و عصب دست و پا و رانهاست
و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و
شکم است و سه عضو صافی موی یال و
پوست کفل و اصل سم است و سه عضو
سیاه چشم و لب و سم است باب ششم
آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات نجابت
و تندی هر گونه اسبی قابلیت تربیت دارند
مگر آنچه مهره چشم و بینی نداشته باشد و آن
دو نشانه است و بازوها از طرف اندرون

ودو

و دو نشانه است در پا نزدیک زانو و قاب
از طرف اندرون مانند چرمی که آتش
دیده باشد سخت و بهم کشیده از کتب این
فن چنین مفهوم میشود که این نشانها اثر چشم
و بینی است از این جهة که کره وقتیکه در شکم است
سر خود را در زیر شکم خود میدارد چنانکه
چشمها در میان دستها و بینی در میان
پایها واقع میشود و بدین سبب این نشانها
بهم میرسد پس اگر علامتها چنان مذکور
شد نباشد معلوم میشود که در شکم
مادر بحالت طبیعی نبوده و قابل تربیت
نیست اما در کتاب من لا یحضره الفقیه
از حماد بن عیسی منقولست که گفت از منبع

حقایق ودقایق امام جعفر صادق ع پرسیدند
که چرا میان دو دست چهارپایان دو نشانه
میباشد بشکل داغ آنحضرت فرمود که آن موضع
سوراخ بینی است وقتیکه در شکم مادر بوده
این حدیث تکذیب سخن سابق میکند و
بنظر عقل دور مینماید که هرگاه چشمها در
میان دو دست باشد بینی میان پایها
رسد وبالجمله علت حدوث آن هرچه
از دلایل نجابت است اسبی را خالی ازین نشانها
باشد معیوب ومشئوم است وچنین
گفته اند کرد واستخوان که بر دو طرف زانوی
دست است با یکدیگر موازنه باید کرد آنکه زیر
زانوست بلندتر باشد وآنکه بالای زانوست

آن

آن اسب البته تند ودونده خواهد بود
در پای خلاف این صورتست اگرچه نادر
وکمیابست وخوش نما نیست بلکه اگر عکس
این باشد بنظر خوش نماید اما از علامه
علامات تندی ودوندگی شمرده اند دیگر
از علامات نجابت آنست که بلندی بدن
از میان هردو سوراخ بینی تا میان
دو چشم مساوی باشد یا استخوان بازو
بلندتر باشد واهل هند درین باب
اهتمام تمام دارند واین را نشان عمده
خوبی میدانند دیگر از علامات آنکه
بلندی گردن یعنی محل رستن موی
کاکل تا سر دوش که آخر یال است باشد

مساوی باشد با مجموع پشت وکفل که اول
آن سر دوش وآخر آن فرو رفتگی دم است
ودر وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار
کرده اند که در دوندگی از رهگذر نفس
زدن عاجز نشود وگاه باشد که اسب
تمام خلقت خوش صورت را بدین علت
یعنی شکافند وبد هیئت کنند ودر وقت
دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه
بموضع گشتن نزدیک شود اما بشرطی
که سر سم آن مقدار بلند نشود بلکه اوسط
باشد چنین منقولست که عبد الرحمن بن
ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب
را در معرض دوانیدن آورده وابن قیصر

اسدی

اسدی را که باسب شناسی معروف و
مشهور بود طلبیده سوال کرد که ازین
هزار اسب کدام یک سبقت میکند
اشارت بمادیانی کرد گفت این اسب
از همه پیشی میکند اما همان لحظه خواهد
مرد آنا ابن قیصر پرسید که بچه سبب این
حکم کردی گفت این مادیان از همه تندتر
است گفت دیدم در رفتار یکشانه را
بلند میکرد ودیگری را میگذاشت ومجموع
دست وپای راست وچپ را بسرعت
حرکت میداد ودست را بطریقی برمیداشت
که بموضع رسیدن تنگ نزدیک میشد
این علامت جلدی وتندی اسبست

پس پرسیدم که چون دانی خواهند مرد
گفت سوراخ بینیش تنگ بود و در نفس
زدن سختی عاجز میشد ازین جهة گفتم خواهد
مرد باب هفتم در دوایر و سایر علامات
هر پیچی که در موی بهم میرسد باعتبار
مشابهت آن را دایره گویند و دایره در چهار
موضع باتفاق شوم و مذمومست اول
میان سینه و دویم سر دوش و حوالی
آن سیم دو طرف ران از چپ و راست
آنجا که گاهی اسب دم خود را میزند یعنی نی
گاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته اند
که اگر میان پیشانی یک دایره باشد خوبست
اما اگر دو دایره باشد بیا و بدست و
دیگر

باب هفتم

دیگر دوایر که در اسب میباشد بعضی
مکروه میدانند و طایفه از متاخرین
گفته اند که دو استخوان که از طرف راست
و چپ زیر گوش بر آمده اگر دایره باشد
بد است و بر بالای پیشانی زیر موی
کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوبست
و اگر یک دایره باشد یا اصلا در آن موضع
دایره نباشد بد است و چنانست که اسب
یکچشم یا بیچشم باشد و اگر در عرض گردن
دایره باشد چنین گفته اند که بدوش
نزدیکست مکروهست و اگر بر یا سینه
نزدیکتر است خوبست و اگر در زیر گردن
یا اطراف دو دایره باشد مبارکست و

پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروهست
خصوصا راست و اگر بر ذراع از طرف
بیرون یا اندرون دایره باشد بعضی
مکروه دانسته اند و لیک وقتی که بینه است
اگر سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات
حرکت دهد بد میدانند و اسبی که بر دو
جانب گردن یا سینه دو بادام فرو رفتگی
داشته باشد مبارکست از اهل هند منقولست
که دایره زیر حنظل موی کاکل را خوب میدانند
و همچنین اگر بر لب بالا دایره باشد نزدیک
بیکدیگر خوب میدانند و اسبی که بر روی سینه
اصلا دایره نداشته باشد بد میدانند
و همچنین دایره ذیلعیه و دایره زیر
گوش

گوش را بد میدانند و اگر در زیر چشم
و زیر زانو و دست و پا از طرف اندرون
یا بر لب زیرین دایره باشد مکروه
میدانند و دندان بلند و از لب بلند
نو باشد یا آنکه دو دندانش از سایر
دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی
که بیهوده دست بر زمین زند بد میدانند
و بعضی از علامات دیگر گمان دارند
و خوب میدانند و دعوی میکنند که
اگر اسبی متصف باین علامات باشد
هرگز بیمار نشود و پیر نگردد و نمیرد
و ازین مقوله سخنان که هیچ عاقل در
تکذیبات تامل ندارد و حکایتی غریب

در این مقام منقولست که طایفه از اهل
هند موسم آمد و شد کشتی در عدن
بودند و شخصی اسبی در معرض فروخت
داشت مردم هند که آن اسب را دیدند
رغبت تمام بخریدن آن نمودند و بسیار
بر قیمتش افزودند و ببیع تمام خریدند
شخصی از ایشان سؤال کرد که این اسب چه
خوبی دارد گفتند هرگاه پادشاهی اسبی
باین علامات داشته باشد صد سال
عمر میکند و هرگز پیر و بیمار نمیشود و
بعد از آن بجانب هند روانه شدند
پیش از رسیدن آنها نزد پادشاه خود کسی
بمژده آن فرستادند و از جانب او نیز

احکام

احکام و نوشتها مشتمل بر سفارش و تاکید
خدمتکاری آن اسب میرسید تا هنگامی
که بدر خانه پادشاه رسیدند و اولا خبر
دادند از غایت خرمی و خوشحالی با
حضار مجلس باستقبال شتافتند چون
بدر خانه رسیدند با رفقا آن اسب را
سجده کردند پس متوجه یکان یکان
از اعضایش شد وقتیکه بعقب آمد
که کفل را ببیند اسب لگدی بر سینه
پادشاه زد همان لحظه رشته حیات
او گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری
مبدل گشت و این معنی تنبیه است بآنکه
بمحض گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید

داشت مگر بدلیل قطعی و حجتی شرعی و بغیر
سخن خود را پایان باید شد و بجز خدای
عالم را سجده نباید کرد باب هشتم در بیان
اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین
اقسام اسبها اسبی است که پدر و مادرش
عربی اصیل باشد و اسبان طوایف عرب
چندانی با یکدیگر تفاوت ندارند و از
همه بهتر اسب آن جماعتیست که در حوالی کوهستان
و زمین صلب نشیمن داشته باشند از
این جهة که دست و پای که از آغاز تولد
بسنگلاخ و زمین سخت عادت میکند
و مشق ریاضت میرساند و این قسم را که
عربی خالص باشد علیق گویند و در

دویدن

باب هشتم

در دویدن از همه اسبان بیشتر است
و در اقسام جنگ بازی که محتاج بحرکتهای
مختلف باشد و اطاعت و فرمان
برداری بیشتر از سایر مراکب مینماید
و شکل و جمالش در نظر از همه خوشتر
جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش
و گریختن از هر قسم مکروه سایر
مراکب بگردش نرسد تا چون اسبان
جماعتی که در بادیه مسکن دارند نادان
اندام میباشند و اکثر در صحرای
هموار و زمین های نرم نشو و نما
یافته اند بر زحمتها و سختیها چندان
صبر ندارند و در دویدن نیز عاجز

میشوند بخلاف اسبان ترکی که بعربی
برذون گویند چون اصل خلقت گوشت
خانه و کردن و سینه و دست استخوان
میباشد و در دنبال و تندی و پیچ و خم
مرکب باستانی بهم رسد اما
تاب و تاب ضعف و صبر بر زحمت بیشتر
دارند چون مولود و منشا و موطن
ایشان در کوهستان و زمینهای
صلبست از آغاز تولد دست و پای
ایشان بسختی خو کرده و استخوان آنان
کمال صلابت میدارد و بعضی معنی
را باعث آن میدانند که ابلق در
ترکی بسیار و در عربی کمتر از بهر
که

که فحل و مادیان در وقت ازدواج
اگر کوه و دشت و بیشه طلب و سبزه
و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند
نطفه الوان مختلف صورت
می پذیرد و گفته اند که اگر کسی
رغبت در تحصیل ابلق یا ملمع داشته
باشد باید که در وقت ازدواج جا
یا چیز رنگارنگ بهیاتی که اسب را
بدان الفتی باشد بطریقی که خواهد
در نظر اسب بدارد این معنی وسیله
اختلاف الوان کره میشود و اسبان
ترکی اکثر راهوار و بر سبیل ندرت
بعضی تند و دونده میشود چنانکه

نقل کرده اند که یابوئی در دو شب
و یک روز نود فرسنگ تاخت کرده
اما بیشتر کند و کاهل میباشند و
عرب مطلق مرکب کند را خصوصا
یابو را کودن میگوید و آدم کم شعور را
باعتبار تشبیه یابو کرده اند کودن
گویند و قسم سیم آنست که پدرش
عربی و مادرش کودن باشد آنرا هجین
گویند و قسم دیگر که عکس باشد یعنی
پدرش کودن و مادرش عربی آنرا
مقرف گویند و این دو قسم در بعضی
صفات به پدر تشبیه و بعضی بمادر مانند
و حدیث بواب داشتن همچنین اسب که
برذون

برذون گویند چنانکه در باب اول
ازین مرحله مذکور شد و نیز در کتاب
کافی از ابن طیفور روایت شده که گفت
پرسید از من حضرت امام موسی کاظم ع
که چه سوار میشوی گفتم بر الاغ گفت
بچند خریده او را گفتم بسیزده دینار
که مراد از دینار یک مثقال طلا باشد
شرعی سکه دار فرمود این اسرافست
که الاغی بسیزده دینار بخری و یابوئی
نگیری گفتم ای سید و سرور من خرج
یابو بیشترست از خرج الاغ پس فرمود
آنکه مونت خرج الاغ را میدهد خرج
یابو را نیز میدهد مگر ندانسته

که هر کس چارپایی ببندد که از ان توقع
اعانت در محاربه باعد و ما یعنی جهاد
و در کتاب امام فرمان داشته باشد
و خشمگین سازد بسبب ان دشمنان
انکس ثواب بما و شیعه ما باشد هر
اینه حق تعالی پیایی میرساند بغذی
او را و گشاده میگرداند سینه او را و
دل او را و میرساند با وانچه میخواهد
و مدلیست ان جهاد بالجهه را ما سد
حاجات او و چنین ظاهر میشود که این
طیفوره قارست بچو بیادی اسب
عتیق نداشته و اگرنه الحضرت او را
به تحصیل اسب عتیق امر می فرمودند نه

بجهة ایدی

باب نهم

بجهة ایدی پانو باب نهم در فرق
میان مادیان و فحل در بعضی اوصاف
و ذکر مجملی از صفات ذمیمه انچه
قبل ازین مذکور شد و شکل واندام و
علامات مشترک میان هر دو قسم است
مگر بلندی و کوتاهی کفل چنانکه
ایمائی بان نیز واقع شده همچنین
کوتاهی کردن در مادیان انقدار
عیب نیست که در اسب نر و میان ران
مادیان تنگتر بهتر است و اگر فراخ باشد
پایش سست خواهد بود و دیگر بسیار
خفتن مادیان عیب نیست و اگر اسب
نر بسیار بخوابد و در خواب ناله کند

پسندیده است و همچنین در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته
علف خورد و ساعت بساعت سر برداشته زمانی توقف
نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام بخورد
و توقف نکند و در ترجیح یکی ازین دو قسم بر دیگری
از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه و از حضرت رسالت
پناه صلعم ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده از ینجهت است
که هم منفعت سواری حاصل میشود و هم کره می آورد
و یکی از شجاعات عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز
سوار اسب نر نمیشد سبب آنرا پرسیدند گفت فحل نجیب
در اثنای حرکت بول را محبوس میدارد و گاه باشد که باین
علت بترکد بخلاف مادیان که هرگاه ضرور باشد آب می
اندازد و بدین سبب آسیبی نمیرسد و بعضی مطلقا فحل بهتر
میدانند ازین جهت که تواناتر و صبورتر میباشد و انچه بتحقیق

پیوسته

پیوسته از انها منقولست که در عادتها و شبیخون و سایر مواضعی
که اخفا و پنهان مطلب باشد مادیان چون کمتر شیهه میکشد
بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری فحل مناسبست
چه قوی تر و جسنده تر و تند و صاحب حرکت تر
میباشد و در مشقتها و زحمتها اسب خصی بهتر ازینجهة
که صبر بر تحمل زحمت و محنت بیشتر دارد و اکثر
اقسام است خصوصا فحل که گاهی اخلاق ناخوش
میدارند که بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر زایل می
شود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن
اسب ضبط معرفت این عیوب ضروریست مجملی
در این باب مذکور میشود از آن جمله کوری و
کوری و کنگی و باین طریق معلوم میشود که اوان
واشکال معیب هنا نمی شود و اگر مادیان را ببیند

تیمار نکشد و از جمله عیوب نیز آنست که چپ بناشد
یعنی در داخل شدن آبها یا برامدن جاهای بلند
دست چپ را پیش گذارد و این عیوب نیز در اصل
خلقت باشد امّا آنچه در اکثر احادیث وارد شده
اوّل حرون است که از همه بدتر است و آن چنانست که
در موضعی بایستد و هرچند تازیانه بو زنند
حرکت نکند و دیگر هراسناکی که از اکثر چیزها برمد
دیگر دندان گرفتن و لکد زدن و گاه باشد که چون
سباع شود دیگر سرکشی چنانکه دهنه و لجام
را بدندان گیرد و هیچگونه باز نه ایستد و گاه حرکتها
ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن کرده اند دیگر
آنکه در رفتن یاد ویدن بی اختیار سوار بجانب
راست و چپ میل کند و گاه باشد که بهر دو طرف

رود

رود و بهیچوجه درست نرود و دیگر شموسی و آن
منع کردن است از سواری و گاه اینمعنی نسبت بایك
شخص خاص باشد بسبب عداوتی که با او دارد
و بعضی اسبان ردیف را منع میکنند و دیگر منع
زین و لجام کردن و مضایقه در نعل بستن امّا
اکثر اسبان بد نعل قوی و سخت سم میباشند و تاب
ریاضت میدارند و دیگر عشا کر سکند رگویند از
سستی دست و پایان کاهلی گاه باشد علّت آن
امراض سینه باشد و دیگر خفتن در آب باریك
روان و دیگر بسیار افشاندن دم بر اطراف و گاه
باشد که در آلوده کی ببول و سایر کثافتها این
حرکتها بیشتر واقع شود هرچه از عیوب مذکور
علاج پذیر است علاج آن در موضع مذکور خواهد شد

و بعضی احوال را از جمله عیوب شمرده اند اگرچه بد
نماست امّا اسب احول را مبارك میدانند و میگویند
که دلدل احول بود **مرحله دوم** در آداب تربیت و شرح
مبالغه و ذکر سایس و راکب و آن نیز بر دو باب مشتمل است
باب اوّل در متعلّقات ازدواج و تربیت کرّه
تا هنگام سواری فحل و مادیان هر دو نجیب باید و خوش
رنگ و اگر بنجساله باشند بهتر است و مادیان را
پیش از آنکه بسال چهارم رسد بفحل نباید افکند
از آنجهت که مغز استخوان در سال سیّم قوی میگردد
پس اگر در ینسال آبستن شود هم مادیان ناقص
و هم کرّه ضعیف و بیقوّت خواهد بود باید که
اوّل مادیان را سواری نمایند چنانکه میل بلاغری
کند و بعد از آن فحل و مادیان را مکرّر بیکدیگر نمایند

تا هنگام

تا هنگامی که آثار رغبت ظاهر شود از هر جانب و بعد از افکندن
فحل یك هفته صبر نمایند و بعد از یکهفته اگر رغبت
باشد باز بجهانند و همچنین تا سه نوبت پس اگر
در یکی از نوبتها بار گرفته باشد بعد از چهل روز
مستحکم می شود و علامتش آنست که رغبت ندارد
و فحل را مانع میشود و علامت دیگر آنکه سر پستان
سیاه میکند و همچنین گفته اند اگر اوّل جانب
راست از پستان شروع در ورم و سیاهی کند کرّه
نر خواهد بود و الّا ماده بود و از روحیان منقولست
که در وقت اجتماع اگر باد جنوب بوزد کرّه
ماده صورت می بندد و نیز از ایشان نقل شده
که بهترین اوقات جهت فحل چهار ماه کانون الآخر
و شباط اذار نیسان است که بنجاه و یکروز بعد از آن

نوروز جلالی بانجام میرسد و فارسیان را اعتقاد است
که بهترین فصول از بیست و دیم آذر ماه تا بیست و سیم
اسفند است که مجموع سه ماه و یکروز باشد و آخرش
دوازده روز قبل از نوروز است و ظاهر اینمعنی
نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت میباشد و
ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در
وقت اعتدال هوا و اوّل دمیدن علف متولّد
شود و مدّت حمل باتّفاق کمتر از نه ماه نمی باشد و
در اکثر اختلاف کرده اند و بعضی یازده ماه و
هشت روز گفته اند و طائفه یازده ماه و
دوازده روز تجویز کرده اند و کرّه هرچند در
شکم بیشتر ماند قوی تر خواهد بود و باید که در آن
مدّت مادیانرا ندوانند و سواری بسیار نکنند و

و بعضیچوجه زحمت نه دهند و بعد از تولّد بهتر آنست که
یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب سببی یا مانع
دیگر میسّر نشود بشیر حیوان دیگر پرورش دهند
و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر خواهند که بزودی فربه
و قابل شود و رنگ بدن و مویش کرهد و شیر گو
و اگر غرض سبکی دو و تیزگی باشد شیر گوسفند و اگر
قوّت و سختی استخوان باشد شیر شتر دهند و
بعضی شیر جاموش میدهند و بعضی در همان
چند روز اوّل بعلف عادت میدهند بعد از آن
که استخوان سخت شد جو میدهند از این جهت
که از سایر حبوب سبکتر و بجهت سینه بهتر است
و بعضی میدهند که قوّت بیشتر دارد و استخوان
بزودی قوی میگردد و بدین سبب هرقدر

جو تواند خورد و اگر ذرّات دهند نصف آن باید داد
در بهترین تربیتهای کرّه آنست که در زمین سخت
و سنگلاخ آنقدر دو سوار نباشد از عقب مادر
بدود که همه استخوان او بصلابت و سختی براید و اگر
متوسّط الخلقه باشد یعنی قوی و بسیار ضعیف نباشد
یکسال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه
شروع در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار
شوند پشت و دست و پایش سست و فراخ
ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تاخیر کنند البتّه
سر سخت و دست و پا سنگین میگردد و بعضی
گفته اند که مادیان را در چهارده ماهگی سوار
باید شد اگرچه زیاده از ضعف یا قوی باشد
تقدیم و تاخیر سواری جایز نیست باب دوّیم

در آداب سواری اقل زین بر پشت کره بگذارند
هرچند تندی و بدخویی کند پسندیده است
از این جهت که علامت سختی و توانائیست
و اگر در آن وقت بدخویی نباشد سست
و کاهل خواهد بود و اگر زیاده سرکشی
کند چادر بر دست و پا فکنند بر گردن
افکنند و اگر در زمین هموار میسّر نشود
میان آبی عمیق برده ضخیداو و کمند
مقید سازند و دو سه روز تا قبلی
آنکه کسی سوار شود تندی کله بگردانند
و هر قدر مقداری افزایند و انکار نخفی
کوچک صاحب وقوف سوار شود چه
اگر در اوایل اگر سوار سنگین بر او نشیند

دست پایش سست شود چندانی ترقی
نکند وبباید اهسته براندان مقدار که سوار
نباشد و روز بروز قدری بر مسافت
افزایند وبعضی روزها استراحت و ماند
وسوار نشوند واین امور نظر بقوت و ضعف
که مختلف میشود وعنان ازدست باید
گرفت که بهیچ طرف دیگر مایل نباشد
وزیاده سست نباید داشت وسخت
نباید گرفت وباید که میل واعتقاد و
اعتماد سوار بر ران ورکاب بیشتر باشد
وخود را بر یک جانب سبب ندارد بعیف
میل نکند مگر در وقت نگون وازهر
چه که رم کند باهستگی نزد او باید برد

گاه

گاه باشد که در شبی نیز باید کرد وان
موضع بلند وجایهای وسیع مانند
جداول وغیران بجهانند ودر اثنای
رفتار بانندازند که باعث جرئتی
میشود ودر هر باب مدارا وحکمت
باید کرد تا هنگامی که رفتار دیده که
قسمی است عنان ومعروف میان ترکان
قایم شود وعلامتش انست که پاها را
بجای دست رساند یا کذارد وهر چند
کذارند بهتر است وچون در ین رفتار
چابک شود گاهی باید دوانید ودر
دوانیدن تعلیمها باید داد که از راست
وچپ بگردد وایستاده بایستد

وبعد ازانکه در این تند شده ودویدن
را بحد کمال رسانیده باشد تعلیم باید
کرد وان مرتبه ایست از دویدن نه بحد کمال
وتندی زیاده وبتند کرك دو باید اموخت
وان میان رفتار ودویدنست واین دو
قسم [illegible] در مسافتهای دور که قطع
ان بزودی مطلب باشد ضرور میشود
ازاین جهة که دوانیدن در انقدر مسافت
باعث هلاك اسب میگردد ورفتار هموار
راندن فرصت وفا نمیکند ورفتن دیگر
انرا عربان هجمه وترکان یورغه گویند
روش استر ویابوست ودر اسب عربی
نادر میباشد مگر چنانچه بیاموزند

ودرهر

ودر هر مرتبه از رفتار باید که حفظ ان
مرتبه نماید وهیچ یك را با دیگری امیخته
نکرداند ودیگر تعلیمهائی که در جنگ
ضرور میشود باید کرد مانند گردشها
وجستنها وایستادنها هر یك بجای خود
والت تعلیم چهار چیز است عنان نگاه
داشتن ازاین جهة که بدهنه پیوسته است
ورکاب وچوب تعلیمی وتازیانه اما
در اینها عنان در دست باید گرفت و
گاهی با رکاب یا تعلیمی اشاره باید کرد و
بقید وخبردار شود وقطره تند کرد انتد
ودر همه این دو شاده زیاده تر باید
که پیوسته رکاب وتعلیمی قطره را بیفزاید و

والا گرم رو غلط کنند
باشاره عنان اگاه گردانند

و بعنان هموار شود و در گردن دو بازار ان
صیح زه بسته شده و در تو بیره تاختن
چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر اوقات
از همه تنها مقصود حاصل میشود اما
در قسم ثانی گاه باشد که محتاج بتازیانه
میشود و در تازیانه داشتن مدد بر عنانست
و اسبی که اخلاق بد باشد لجامهای
مختلفه بهم رسانند مگر یکی از انها مناسب
باشد و از عمده اداب سواری انست
که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگویند
بسم الله و لا حول و لا قوة الا
بالله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله

الذی

الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین یعنی
سوار میشویم بمدد کاری نام خدا و هیچ
باک نیست از بدی و توانایی بزرگی عجب
مکو بسبب او و سپاس و ستایش خداییرا
که راه نمود ما را باین سواری و بنمود بر
ما نعمتی که خود را بیابیم اگر او سوار را راه
نمی نمود پاک منزه است از هر چه نشاید
انکه که مسخر کرده است برای ما این
جهان پایانرا در حالتی که در قوت با او
برابر نبودیم و حریف او نبودیم و در
کتاب کافی و تهذیب از رسول کاینات
علیه و اله افضل الصلوات روایت شده
که هر وقت سواری این کلمات را بگوید

محفوظ میماند او و چهارپایش تا هنگامی
که فرود اید باب سیم در ازاله اخلاق
ذمیمه اسبان مثل این صفات و اخلاق منقول
منکر شد چون اکثر اوقات از اسبان سکی
و بیوقوفی سوار حادث میشود چاره
انست که بملایمت و درشتی در دفع
ان سعی کند که ان عادتها را بالکلیه
فراموش و دفع کند و ان عادتها بسبب
فربهی و توانایی زیاده باشد بریاضت
و سواری زایل گردانند و بعضی اسبی
را که حرونی کند و در وضع باشد اهن
باتش کرم کنند و بر سر زکیانا فا و گذارند
که بتنگ گاه باشد که سواری نفع کند

و در نهج

و شیخ جلیل القدر علی بن طاوس علوی در
کتاب امان الاخطار نقل کرده که این ایه
را بنویسید و بر گردن اسب حرون بیاویزند
و بر گوشش بخوانند بسم الله الرحمن
الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها
لهم فمنها رکوبهم و منها یاکلون و بر کندن
دندان گرگ شب بیت زایل نشود چاره
ان کندن دندان و خصی کردن اسبست
و بعضی از اسبان سرکش را گفته اند که
مهره پشت زیاده بر اسبان دارد که در
دوانیدن ان مهره بدر اید و چندان
میدود که سوار را بیندازد و این قسم

قابل علاج نیست و در شموسی نیز لطافت
تدبیرات تأثیر میکند و چنین روایت
شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
رسالت پناه اراده سواری نمود براق
شموسی کرد پس جبرئیل دست بر یال او
گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی
بخدا سوگند که سوار نشده است بر تو
پیغمبری باشد از بندگان خدا بیش از
محمد عزیزتر و گرامی‌تر نزد خداوند پس عرق
شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شده قرار
گرفت تا حضرت سوار گشت و بعضی اسبان
مانع النزول میباشند یعنی هنگام فرود
آمدن حرکتهای ناخوش میکنند که مانع

فرود

فرود آمدن سوار باشد و اکثر علتش
آنست که زخمی داشته باشد در پشت و هنوز
چرک آن پاک نشده ظاهرش بهم آمده است ا
ما آن چرک در آن میان مانده بسبب
خارش پشت از حرکت سوار اسب را
ناخوش می‌آید و مانع فرود آمدن
میشود علاجش آنست که موضع زخم را
بشکافند و هر کثافتی که داشته باشد
بیرون آورد بقانونی چند که مرحله
معالجات مذکور شد میشود بسازند
و منع از نعل اگر علت آن ناشایستگی
نعلبند باشد که از آغاز رسیده و
نرسیده باشد بلطایف چاره کرده

شود اگر سبب خشکی و سختی سم باشد دو سه
روغن پیه چرب کنند که تراشیدن دشوار
نباشد و نشکند و زیاده از قدر ضرورت
نگیرند و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر
سم اسب بیکطرف مایل باشد از آن طرف
زیادتر بگیرند و از جانب دیگر کمتر و نعلی
که اطرافش متفاوت باشد به بندند چنانکه
طرف قوی از نعل بجائی افتد که کم گرفته‌اند
و طرف نازک بجائی بنشیند که زیاده گرفته‌اند
و گفته‌اند چند نوبت جنبش کشیدن گجی
زاید شود و در سکندری اگر علت کاهلی
باشد البته زجر و تأدیب باید کرد و در
کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر

صادق

صادق ع که نزنید چهارپایان را در سکندری
زدن و مزنید در دم کردن از این جهت که چیزی
که می‌بینند که شما نمی‌بینید و در منع لجام مکرر
دهنه را بنمک آلوده کنند و در کافی منقولست
که هرگاه دم کند یا منع لجام نماید این آیه را
در گوش او باید خواند که افغیر دین الله یبغون
وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه یرجعون یعنی آیا بغیر دین خدا میخواهید
و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده هر کس که در
آسمان و زمین است برغبت و کراهت
و هم بسوی او باز گردیده میشود و در تفسیر
این آیه بعضی گفته‌اند اهل آسمان تمام و طایفه
از اهل زمین برغبت و فرمان بردار

نموده اند وطایفه دیگر بکراهیت وبعضی
گفته اند ثقلین یعنی جن وانس بکراهیت اطاعت
نموده اند وباقی مخلوقات برغبت

باب چهارم

در آداب آب وعلف دادن چون اکثر اوقات
تربیت اسب در اوایل ایام بهار وبانجام میرسد
وسبب ریاضت سواری لاغر شده باشد
علف تازه باید داد تا فربه گردد ودر هر سال
اقل چهل روز علف دادن اخلاط فاسد
دفع میکند ورنگ بدن وموی صاف وروشن
میگرداند وباید که علف بسیار تازه باشد
چه اگر درشت ومایل بخشکی شده باشد چندانی
فایده نه دهند وبدین سبب علف را در مواضع
مختلفه که هوای بعضی سرد وبعضی گرم باید
کاشت

کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم وتاخیر نمایند
که مرتبه بمرتبه میرسیده باشد وپیش از برآمدن
آفتاب بدروند که شبنم با او باشد وکم
کم هر نوبت آن مقدار که بیکدست توان گرفت
بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود
سیر ودل زده شود هرچند روز قدری نمک
باید داد که باعث گوارایی وبسیار خوردن
علف میشود واگر نمک نخورد لیمو بجبر دهند
ودر ایام علف خوردن سواری بسیار که باعث
رنج وماندگی شود نباید کرد وبعضی در آن
ایام جو نمیدهند واما بهتر آنست که هر روزه
بیشین ده یک یا هشت یک آنچه عادت داشته
جو را آب بخیسانند تا شام آنگاه باسب دهند
با

ومادیان را بیشتر توان داد وبعد از تمام ایام
یکدو هفته هر روز قدری یونجه ریزه کرده
با نصف آنگاه بیامیزند وبدهند اما اگر سرما
زده باشد یونجه نباید داد واگر در غیر ایام علف
لاغر را فربه خواهند جو نیم کوفته را در آب بخیسانند
واندک اندک یونجه آمیخته بخورد اسب دهند
چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش میگردد
اسب رغبت بآن نمیکند واسب لاغر وکهنه را
این غذا مناسب نباشد وبعضی یونجه نرم خشک
را باهم آمیزند ونصف مجموع جو پخته داخل کنند
وباسب دهند وپختن وکوفتن او از این جهت است
که زودتر از معده گذرد وهضم شود ویونجه
اگرچه زود فربه کند اما در هوای گرم باعث
دیگر

دیگر امراض میشود پس اگر ضرور باشد در
جای خشک بندند وآب بریزند وخیمه
بزنند ودر وقت تشنگی آب برف ویخ
بدهند وگفته اند هیچ چیز اسب را چندان
فربه نمیکند که یخنی را قیمه میکند وبا برنج
پخته آمیخته اندک اندک باو دهند ودر وقت
جو باز گرفتن نیز یکدو مشت جو باید داد
که باز گرفتن جو در هیچ حالت خوب نیست
واگر یخنی بگوشت خوک باشد بهتر است ودر
هر مرتبه قاعده آب دادن باید کرد چه اگر زیاد
دهند اعصاب سست شود واگر کم دهند
احشا خشک شود وسرفه بهم رسد وبعضی
گفته اند در تابستان گرمسیر از صبح تا شام چهار

مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان
دارد و باعث قولنج میشود خصوصا اگر بعد از آن
سوار شوند اما اگر اسبی را چنان عادت باشد
آهسته آهسته آن عادت را باید گرفت و اگر یک
بار قطع کند بسیار باشد که گلو و جگرش خشک
شود و قی کند و اگر چنین شود بعد از آن قی اندک
آبی باید داد تا به نشاط آید و گاه اندک اندک
باید داد اگر چه خواهش تمام داشته باشد
هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار آن تاریکی
چشم و کاهلی بیاورد و در گرما بیتاب و در
راه دور بیصبر میگردد بخلاف جو که یکبار
دادن بهتر است و بهترین اوقات اول شب
و بعضی بدو وقت عادت میدهند و آن

باعث

کتابخانه مجلس شورای ملی

باعث امراض میشود و اما گاهی که قدری از
عادت را تمام نخورده باشد اگر تمام آن را
با مداد بدهند شاید و اگر زحمتی رسیده باشد
و شب جو را کمتر از عادت باید داد که نفع بسیار
دارد باب پنجم در طریق خدمتکاری و
قواعد تضمیر از جمله آداب که در تربیت ضرور است
پاکیزگی موضع و تیمار صبح و شام است و در
مقدمه اشاره مجملی در این معنی شده اکنون
بتفصیل مذکور گردد و باید که زیر دست
و پا خشک و نرم و نیکو باشد یعنی موضع
پا را بلندتر از دست سازند تا همگی میل
و اعتماد بدن بر دستها باشد و هر روز
دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که کثافت و گرد

کتابخانه مجلس شورای ملی

که در بن موی باشد زایل شود و در ضابطه
آب و علف اهتمام تمام نمایند و دو سه ساعت
پیش از جو هیچ گونه کاه و علف ندهند که جو را
برغبت تمام بخورد و بهوای مختلف عادت
باید داد تا از سرما و گرما باک نداشته باشد
و در زمستان هر چند روز چوب گز صحرایی
را در اصطبل باید سوخت چنانکه دود آن
بدماغ چهارپایان رسد که نفع تمام دارد و
از جمله قواعد عربان در باره اسب است که هرگاه
اراده اسب دوانی و گروبستن مینماید روزی
معین میسازند و چهل روز پیشتر یکدیگر
را اعلام نموده شروع در تربیت اسبان
میکنند باین طریق که در جاهای گرم میبندند

و جلهای

و جلهای متعدد می پوشند که عرق کند در آن
ایام بکاه و یونجه خشک و جو پرورش نموده
اصلا علف تازه نمیدهند و هر دو سه
روز سواری میکنند و مرتبه بمرتبه در
قدر سواری می افزایند و اگر در میدانی که
بجهت این کار معین شده سواری کنند بهتر است
و این قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار
گویند و نیز موضع بستن اسب را در آن مدت
مضمار گویند و باید که نوبت سواری چنان
قرار دهند که یک نوبت روز وعده مطابق
افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید
کرد تا حدی که سیصد چهارصد قدم
بدوانند مضطرب نشود و نفس زدن ندارند

تندنکرده باشند چون اثر تربیت بمرتبه کمال
رسد ودر روز وعده بر سر میدان آیند
پیاده بباید شد ویک دو کف آب بر دماغ
ودهن اسب باید زد ولجام را بدست گرفته
چند قدم باید کشید آنگاه باز آید که قبل
ازین مذکور شد سوار شده باید تاخت
ودر آن روز لجام وسایر آلات سبک باید
وغند زین تازه که پشت اسب بدان عادت
کرده باشد وزهی که سوار خود گرفته ودور
مانده میشود وهمچنین اگر سوار از زین بیگانه
باشد حرکتهای ناخوش میکند وباعث
زخم اسب میگردد وسوار هرچند سبک
باشد بهتر است وعربان درین باب مضایقه

جهد

بسیار کرده اند تا حدی که اگر سوار سبکتر
از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در ظرفی
کرده بر پشت اسب می بندند ودر سایر
اوقات خصوصا وقت ریاضت هرچند
لجام وزین ودیگر آلات سبکتر باشد
بهتر است اما بعد از تمام ایام تربیت اگر
بجهت ورزش در روز جنگ باشد آلات سنگین
بر اسب قرار دهند گنجایش دارد چه بدان
روز محتاج پوشانیدن چیزی چند چون
تیر وشمشیر میشود وبهتر شمشیر چند از طلا
یا نقره یا امثال آنها بر دوال لجام میبندند
که از آسیب محفوظ باشد ودر تاختن هرچند
قدم سر اسب را باهستگی بکشند که باعث تندی

میشود آنچه تفصیلش مذکور میشود کمال اغراق
نمایند ودر گرو بستن حیله وفریب بخاطر
رسانند که خلاف شرع وعقل ومنشا فتنه
وفساد خواهد بوده ودر اخبار چنین بنظر
رسیده که میان دو قبیله عمده از عربان
بتقریب گرو دو اسب دوانی واقع شده
چهل سال نایره جنگ وجدال اشتغال داشت
وچندین هزار کس هلاک شد نعوذ بالله من
شرور انفسنا وسیئات اعمالنا باب ششم
در بیان معنی سابقه والفاظی که در آن
مقام مذکور میشود وسابقه در لغت
پیشین گرفتن است بر یکدیگر ودر اصطلاح
این عمل دوانیدن اسبان بقصد آنکه

معلوم

معلوم شود کدام یک دونده تر ند وسبق
بسکون حرف گرو بستن وبفتح مالیست
که بدان گرو بسته شود ودر حدیث که
لا سبق الا فی نصل او خف او حافر اگر
حدیث بسکون حرف با وارد شده مراد
که گرو بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی
وخف یعنی آنچه در شتر بجای سم است
ومراد سر دست و پاست وحافر یعنی
سم واگر بفتح باشد چنانکه میان فقها
نیز مشهور است مراد آن خواهد بود
که گرفتن مال جایز است مگر درین سه
موضع بنا بر احتمال ثانی وگرو بستن
پی آنکه داد وستد مالی در میان باشد

در غیر این موضع جایز خواهد بود مگر
چیزی چند که حرمت آن از شرع بدلایل
دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین
گفته اند که این سه چیز آلت جنگ و جهاد است
که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات است
و گرو بستن در آنها و ورزش شجاعت
و توانایی از این جهت سنت شده و اگر
کسی بقصد قربت کند اجر و ثواب بر آن
قربت مترتب میشود و فضلا شامل تیر
و شمشیر گرفته اند و سایر آلات حرب
و صف را اعم از دست و پای شتر
و فیل میدانند و خافر یا در اسب و استر
و الاغ جایز داشته اند و این قسم گرو بستن
را

تا در مرغان مثل پروان کبوتر جایز
میدانند و همچنین دویدن آدم و فتاد
کشتی در آب و کشتی گرفتن از این جهت
که داخل هیچیک از آن سه قسم نیست و
مالی که بدان گرو بستن میشود ممکن است
که آن مال را جماعتی که اسب میدوانند
بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل
آنکه پنج کس باشند و هر یک هزار دینار
یا پنجهزار یک کس یا دو کس از ایشان
یا شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد
بدهند و این قسم هر سه بحسب شرع انور
مجوز است و بگمان بسیاری بی ایمان در
گرو بستن وجود محلل ضرور است و مراد

محلل شخصی است که با جماعت رفیق شده
باشد بشرط آنکه اگر اسب او پیش رود مال
گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی ندهد
و چون گرو را بی او حلال نمیدانند او را
محلل و بعضی حلال کننده و بر اعتقاد اکثر
علمای شیعه بی او و با او گرو جایز است
پس هرگاه دو کس گرو بسته و هر یک مبلغی
حاضر کرده یا بر ذمه خود قرار و محللی رفیق
خود کرده باشند و اگر یکی پیشتر برسد تا آن
دو کس همراه برسند و محلل پس مانند در این
صورت هر یک مال خود را متصرف میشوند
و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی
از آن دو کس پیشتر برسد ربع مجموع
مال

مال از محلل و سه ربع دیگر از رفیق اوست
و اگر یکی از آن سه کس زودتر برسد مجموع
از اوست و در لغت عرب هر یک از اسبان
را باعتبار پیش رفتن و پس ماندن
نامی معین نموده اند اول را مجلی میگویند
اول مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده این
جهت که توانایی او قوت سوار را هویدا
و آشکارا گرداننده دوم را مصلی از این
جهت که صلا در لغت ایشان یعنی میان
پشت یا بلندیهای آخر کفل است یعنی دو
بلندی که بجانب راست و چپ دم میباشد
و چون سر اسب دوم اکثر اوقات با یکی
از این عضوها آن مجلی برابر میباشد آن را

مصلّی نامیده اند و تمام کننده را نیز مصلّی گویند
ازینجهة که در رکوع و سجود این عضوها حرکت و
همچنین سیم و چهارم را تا ده مرتبه اسمها معین
کرده اند و در بعض کتب نیز دوازده مرتبه منقولست
وچون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد
ازین شد [illegible] مرتّب
نمیشود [illegible] اعتبار پیش رفتن
و پس ماندن از دوش اسب باید کرد نه از گردن یا کاکل
و گوش پس اگر اسپی گردن بلند و گوشها پیش
از دیگران بیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از
دوش حکم کنند باب ششم در شرایط مسابقه
وچون بمقتضای انچه سابقا مذکور شد مسابقه
عقدیست از عقود شرعیه باعث انتقال مال

ازشخصی

از شخصی بدیگری میشود مانند بیع و اجاره و سایر
عقود شرعیه و موقوفست بشرطی چند و انچه از
کتب فقهاء معلوم میشود و اکثر فقهاء بران اتفاق
دارند دوازده چیز است ۲ اول انکه مسافت معین
باشد یعنی موضعی که اسب میدوانند معلوم باشد
و قیاس تقدم و تاخر از ان مسافت باید گرفت
پس اگر در اثنای راه یکی اسبان پیش افتد یا پس
ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند مجموع سواران
که برابر بایستند و بعد از ان شروع در دوانیدن
کنند و اما اکثر فقها را اعتقاد اینست که ایستادن بعضی
پس و بعضی پیش موقوفست برضای ایشان و بحسب شرع
ضرور نیست دویم انکه مسافت بمرتبه باشد که چهار
پایان قطع ان باسانی نمایند نه انکه اکثر مردم حکم

کنند که اگر در یکی از انها خلل باشد گرو را باطل میدانند

بضایع شدن اسبها در ان مسافت کنند و عربان در زمین
هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمیکرده اند
که پنجاه هزار گز بذراع شرعی بوده باشد سیم انکه
چهارپایان مشخص و معلوم باشند باینطریق که یکان یکان
دیده شوند یا بنام یا بصفتی که احتمال دیگر نداشته
باشند مذکور نموده چهارم انکه احتمال پیش رفتن
در هر یک از چهارپایان باشد چنان نباشد که زیادتی
بعضی از دیدن ظاهر و هویدا باشد پنجم انکه همه از یک
جنس بعضی همه اسب یا مجموع اشتر باشند و بعضی از فقهاء
درین شرط انقدر اهتمام ندارند که دوانیدن اسب عربی
را با یابو جایز میدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی
در هر یک باشد از یکجنس بودن نیز لازم نیست بنا
برین مذهب ثالث دوانیدن اسب با الاغ و شتر با فیل

جایز

جایز خواهد بود ششم انکه شخصی بر ان چهارپایان
سوار باشد پس اگر بی انکه کسی سوار باشد بدوانند
گرو باطل باشد هفتم انکه سواران همه یکبار شروع
در دوانیدن کنند و هیچ یک از دیگری پیشتر
ندوانند هشتم انکه ابجاعت عاقل باشند پس اگر
دیوانه یا سفیه گرو ببندد باطل خواهد بود
نهم انکه جمع باشد که ورزش جهاد و شجاعت از
ایشان پسندیده بود پس اگر زنان گرو ببندند
جایز نیست دهم انکه مالی که بدان گرو بسته میشود
خواه نقد و خواه جنس معین و معلوم باشد
و قابل نزاع نشوند بود یازدهم انکه گرو را بجانبی
ببندند که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر
مال را بجهة بیگانه قرار دهند باطل خواهد بود

وهمچنین اگر کل آن وجه را یا حصه بیشتر از آن جهت کسی
که از همه عقب‌تر باشد مقرر کنند اما اگر حصه کمتر
کمتر کنند جایز است دوازدهم آنکه گرو مشتمل بر سر
فاسدی نباشد مثل آنکه بگویند اگر ببازم فلان
فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز بر اسب سوار نشوم
یا اسب خود را بکشم و این قسم التزامها که بحسب شرع
معقول نیست و چون شرایط گرو بستن در اسب
دوانی معلوم شد بدانکه تیراندازی موقوفست
بتعیین وجه گرو و قدرت مسافت نشانه و اماج و تیر
و کمان و قدر انداختن و زدن و روش خوردن
تیر بر نشانه یعنی شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط
یا بر کنار و گذشتن تیر از آماج یا قرار گرفتن در آن
و بالجمله عقد گرو و تیراندازی باید کرد که خصوصیات آن معلوم باشد

وقابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدن
در هیچ باب پسندیده نیست و چون تیراندازی
از موضوع این علم بیرون است بهمین چند کلمه اکتفا شد
و بتفصیل این پرداخته نگشت باب هشتم در ذکر الاغ
و استر از جمله مراکب الاغ است که اگرچه مبتذلست و خواری
مشهور است اما در آیه کریمه قبل ازین شروع گشت
مذکور شده و انبیاء سوار میشده اند چنانکه از حضرت
عیسی ع شهرت تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را راکب
الحمار میگویند و در کتاب کافی از امیرالمؤمنین ع منقولست
که حضرت رسالت پناه الاغی داشت عفیر نام بآنحضرت
لبخنی امی گفت پدر من از جدم که با نوح ع در کشتی
بوده اند نقل کرده اند که روزی حضرت ادریس ع بر کفلش
مالید گفت از پشت این الاغی بوجود آید که سید الکل

وخاتم النبیین بر او سوار خواهد شد پس عفیر گفت شکر
بر خدای را که این سعادت مرا روزی شد و نیز از کتاب
مذکور از امیرالمؤمنین ع مرویست که در روزی که
حضرت رسالت پناه رحلت فرمود عفیر افسار خود را
گسیخته بر سر چاهی دوید و خود را در آن چاه انداخت
و بمرد و نیز در کتاب مذکور از معدن معارف و دقایق
و جواهر حقایق امام جعفر صادق ع ترغیب بر داشتن
الاغ واقع شده و بهترین اقسام مصریست و الاغ وحشی
اگرچه رنگ و هیئات خوش دارند اما قبول تربیت
نمیکنند و آن از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل آید و آن
اگرچه در جنگ چندانی بکار نیاید و سواری آن مناسب
نیست مگر وقتی که غرض اظهار شجاعت بر عدم اراده
گریز در نظر خصم باشد اما در قطع مسافتهای

دور صبور و استراحت در سواری آن بیش از
سایر مراکبست و دلدل را بشکل استر نشان داده اند
و بهترین اقسام آنست که هم پدرش و هم مادرش هر یک
در مرتبه خود نجیب میباشد و آنچه از کشیدن
اسب بر الاغ حاصل میشود اگرچه راهوار میباشد
اما اکثر کوچک و با الاغ شبیه میباشد و از خواص
آنست که شباهت بمادر بیش از پدر میدارد
و اگر مادر اسب باشد بهتر است از جمله خواص او
آنکه منقطع نسل میباشد و در بعضی روایات از
امیرالمؤمنین ع منقولست که استر نیز مانند سایر
حیوانات حاصل میشد اما چون در نقل هیمه حضرت
ابراهیم خلیل ع از سایر حیوانات جلدتر بود آنحضرت

خلیل الله نفرین کرد منقطع النسل شد وبعضی گفته اند
هر نوعی از ترکیب دو نوع حاصل شود منقطع النسل
خواهد بود ولهذا استر کما اگر باشد خصی باشد که
قوی وخلق خوش میگردد وانچه از اخلاق بد در
اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت شود واز بچگی
واز ریاضت محتاج بند بیرات میباشد وبعضی که
بر شواری قبول تربیت کنند چهار بر دست و پا
گذاشته باید راند واگر در ان مرتبه سرکش نباشد
بمحض انکه چوبی یا ریسمانی یا دستمالی بر پایهای
ایشان بندند فرمان بردار میشوند وسوب بر خورد
یا افکندن اگر چه بزوری وهموار میگردانند مالی را
سست میکند وبهترین رنگها سیاه یکرنگ وبعد ازان

کبود

کبود است وانچه از علامات غره وتحجیل مذکور
شد در استر پسندیده نیست چنانکه قبل ازین در
حدیث گذشت ودر احکام هیئات اعضا ودوای
وافکندن وبرامدن دندانها ومعالجه امراض
همان حکم اسب دارد اما عمر استر بیشتر میباشد ودر
کتاب کافی مذکور است که معدن جواهر معالم امام
موسی کاظم ع بر استری سوار بود یکی از منافقان
اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن
نمیتوان رفت ودر جنگ بهیچ کار نمی اید انحضرت فرمود
که تطأطأت عن سمو الخیل وتجاوزت قموء العیر وخیر
الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر واز پستی
الاغ بلندتر وبهترین چیزها انست که میانه باشد
ونیز در کتاب ازطرخان نخاس منقولست که گفت

میگذشتم از حضرت امام جعفر صادق ع در هنگامی که
انحضرت در حیره که موضعی است حوالی کوفه فرود امده
بود پس پرسید از من که ما عملک یعنی چه چیز است
کار تو گفت نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود
اصب لی بغلة فضحاء یعنی پیدا کن از برای من استر ماده
فضحاء گفتم فدای تو شوم کدام است گفت فضحاء دهماء
بیضاء البطن بیضاء الافخاذ بیضاء الجحفلة یعنی سیاهی
که شکم ومیان رانها ولبهایش سفید باشد پس گفتم
بخدا سوگند که من باین صفت استر ندیده ام این بگفتم
ومراجعت نموده ام پس همان ساعت داخل خندق
کوفه شدم پیری را دیده ام که استری ابلق بهمان وصف
وصفت گفتم از کیست این استر گفت از خداوند
من گفتم میفروشد گفت نمیدانم پس از پی او رفتم

تا بخداوند

بخداوند او رسیدم واستر را خریدم وبخدمت انحضرت
اوردم فرمود که هذه الصفة التی اردتها یعنی همین است ان
صفتها که من میخواستم گفتم فدای تو شوم دعائی جهة من
بکن فرمود که اکثر الله مالک وولدک یعنی زیاده کند
خدای تعالی مال ترا وفرزندان ترا چنین منقولست
ازطرخان که اندک زمانی فرزند ومال من بیش از
اهل کوفه شد باب نهم در ذکر شتر وفیل از غرایب
ارکان مراکب شترست چنانکه در قران مجید وارد
شده افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی
ایا نظر نمیکنند بسوی شتران که چگونه مخلوق
گشته اند واین اشاره است به بسیاری از امور
غریبه که هر یک ازجمله منافعها الهی است ازانجمله
با کمال توانائی نهایت اطاعت فرمان برداری

وصبر بر گرسنگی و تشنگی شتر چنانکه از عرب
منقولست که بلغ ظماء عشرا یعنی تشنگی شتر تا بده
روز میرسد و نیز پیمودن بیابانهای کم آب و علف
و سبب بجد و کاری از بیشتر نیست و بهترین رنگها سرخ است
اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمرند و شتر
سیاه که روی او مکروه و بد هیئة باشد عمرش
درازتر میباشد و ارباب این فن شتر را تا صد سال
نقل نموده اند و در افکندن و بر آوردن دندانها
همان ترتیب که در اسب مذکور شد منظور باید
داشت اما اگر پدرش و مادرش عربی جوان
باشد یک سال تاخیر میشود چنانکه سال ششم
اونا و عوض بر آید در سال هشتم یا نهم دو دندان
دیگر بر می آید و تمام دندان در طرف زیرین
میباشد

میباشد و همچنین فیل و حیوانات سم شکافته در
طرف بالا دندان نمی دارند و شتر چون اسب بر دو
قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسم دیگر
یافت نمیشود که امروز در ولایت ایران متعارفست
و این قسم از کشیدن بارهای سنگین کمال
توانائی و قدرت دارد اما رفتارش بچلدی
شتر عربی نیست و در هوای گرم زود عاجز
میشود و اکثر چون استر منقطع النسل میباشند
و اگر فحلی بهم رسد بد خلق بیغایت خواهد بود
و از جمله مراکب فیلست که با کمال قوت و تنو
مندی باندک فرصتی تربیت پذیرد و فرمان
بردار میگردد چنانکه در طریق صید گون نقل
کرده اند که گودالی بر سر راهش کنده خس
پوش میگردانند چون در انجا افتد یکدو روز

گرسنگی و تشنگی بر و غالب شود و شخصی می آید
با چوب و سنگ انواع رنج و آزار باو میرساند
مقارن آنحال دیگری می آید و آن شخص را از آزار
داده دور کرده اند اظهار مهربانی میکند و آب
و علف میدهد روز دیگر بعد از رنج از آن شخص
دویم ظاهر میشود و اظهار مهربانی میکند و چون
مکرر این معنی متحقق شود الفت میگیرد و در حرکت
و سکون بی رهوا میگردد و باندک اشاره ادراک
مطلب مینماید و آن دو قسم است حبشی و هندی
و قسم اول در خرطوم او زیادتی مانند انگشت
دارد و قسم ثانی یکی و هر دو خصوصا اول نهایت
توانائی دارند و اما اگر آفتی بخرطوم او رسد زود
عاجز میشود از نیجهة در جنگ چندان نفعی ندارد
و گاه باشد

و گاه باشد ضربی عظیم اگر چه از لشکر دشمن رسند
زخمی بخرطوم او رسد همان لحظه پا نمیکرده
و بیا که متوجه قلب لشکر خود کردیده تمام
سپاه را پریشان کند و در تفاسیر و احادیث
چنین مذکور است که در سال تولد حضرت
رسالت پناه ص پادشاه حبش لشکری
انبوه متوجه مکه معظمه کردیده اند فیلی تنومند
که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل
خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی
مکه رسیدند شتران عبد المطلب را
بچراگاه دیده بغارت بردند فان خبر
بعبد المطلب رسید متوجه آن لشکر شد
ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر بمجلس شاه د

خود بر او گشتند و سؤال کردند که بچه مطلب
آمده گفت بجهت باز خواست شتران آمده ام
سالار ایشان در تعجب شده گفت من بقصد
خرابی خانه که اهل میپرستند آمده ام و تو
سالار و سرکرده ایشانی پیش اگر التماس
خراب نکردن آن خانه میکردی قبول
میکردم شتران چه باشند که از من می
طلبی گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه
خداوندی دارد که حفظ کند اوست
این بگفت و شتران را گرفت مراجعت
نمود و در اثنای راه بفیلی رسید او را
آواز داد و گفت ای محمود میدانی که تو را
بچه کار آورده اند فیل با سر خود اشارت

کرد

کرد که میدانم گفت تو را آورده اند
که خانه کعبه را خراب کنی آیا خواهی کرد
فیل اشاره کرد که نخواهم کرد پس روز دیگر
آن لشکر متوجه شدند چون بحد حرم رسیدند
فیل بایستاد هرچند تلاش کردند پیشتر
نرفت ناچار او را گذاشته متوجه شهر شدند
چون نزدیک رسیدند سپاه الهی در صورت
مرغان هوائی ظاهر و هویدا شدند و هر یک
در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ
و گل و اندازه عدس بزرگتر نبود چون برابر
سرهای آن جماعت رسیدند آن کلوخها را بر سر
آن جماعت زدند چنانکه از میان پایهای
ایشان بیرون رفت و در یک لحظه

تمام آن لشکر باین طریق کشته شدند مگر یکی
که گریخته خبر بحبش برد چون نقل این حکایت بانجام
رسید یکی از آن مرغان پیدا شد ۰ او باهل
آن ولایت می نمود که آن مرغان بدین شکل
بودند در اثنای این سخن رسیده ۰ هم فهم سنگ
ریزه بر سر او زد و او را نیز روانه جهنم ساخت
و در حدیث آمده که بر هر سنگ ریزه نام
مقتول نقش بود و اشاره باین واقعه است آنچه
در قرآن مجید خطاب بحضرت رسالت پناه
شده که الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل **مرحله ثالثه** در معالجات امراض و بر نه
باب مشتملست **باب اول** در امراض سر و
چشم اما ناخنه پرده سفیدیست بر اطراف

چشم

مرحله ثالث

باب اول

چشم که بسبب هوا از دیگی بروی حدقه می آید
و می پوشاند چون از گوشه چشم ظاهر شود
قبل از آنکه بحد قره رسد علاج آن باین طریق
باید کرد که اسب را بر زمین نرم خوابانیده
و سوزن در زیر آن برده کرده یا بریشم
یا موی بلند سازند و بانیغ ببرند و
آن موضع را به روغن چرب کنند و دستمالی
بر چشم ببندند که یکدو روز از هوا محفوظ
باشد و بعضی بعد از این نمک کوفته میپاشند
علاج دیگر که محتاج بدین است زعفران
و مشک و سنبل و نیل و صبر از هر یک
یک دانگ پوست هلیله زرد دو دانگ
مجموع را نرم و صلایه کرده با عسل صاف

معجون سازند با پر یا میل در چشم کشند
واین معالجه آب سفید وسیاه را نیز ببرد
اگر ناخنه سرخ زبک باشد بکید و کژدم را
خشک کرده بسایند و چون سرمه در چشم
کنند واگر بسبب سرخی چشم افتادن یا خوردن
بر جائی سخت باشد بعد از خون کرفتن
آرد جو وتخم مرغ را مرهم کنند و در چشم نهند
واگر آشفتکی چشم از هوا باشد پوست هلیله
زرد وکف دریا وملح جو ونبات سفید
مساوی بکید یکی کوفته وبیخته چون سرمه
در چشم بر نکشند اما علاج لکه سفیدی
آنست که استخوان سر آدمی را بسایند وسه
روز در چشم کشند علاج دیکر موی سر

علت

ادمل

ادمی در کوزهٔ سفالین کرده سر کوزه
را محکم بکیرند ویک شبانه روز در تنور
کرم بگذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه
سائیده در چشم کشند علاج دیکر پوست
تخم شتر مرغ و پوست تخم مرغ آبی از هر یک
یک مثقال واستخوان ران خرکوش و
صدف سوخته وکف دریا از هر یک
یک درم وکافور از هر یک نیم درم سائیده
در چشم کشند علاج دیکر جوز بویا ومامیران
چینی از هر یک یک درم کافور وفلفل از
هر یک یکدانک صلایه کرده در چشم
کنند علاج دیکر پیه خرچنک وآب کندنا
بعسل آمیخته در چشم کشند علاج دیکر صبر

بکل

وزعفران وکف دریا همه مساوی
صلایه کرده فتیله از پنبه بعسل آلوده
کنند ودارو ها را بران فتیله پاشیده
در چشم کنند با کذارند ودر معالجه جراحت
آب سیاه پوست جوز با زا بروغن کاو
بسرشند و پنج روز بکذارند وبعد از آن
زحل ونبات وفانید از هر یک نیم مثقال
با یکدانک زعفران ودو چو مثل معجون
ساخته پنج روز دیکر بسنند ودر این
ایام کوشت اسب را بروغن کاو چرب کنند
واسب را در میان آب روان داشتن
آب سیاه را نافع است ودر معالجه شب
کوری خوناب جکر کوسفند وخون کبوتر

برنجوری ... بالله

دروغن

وروغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم
بمالند وچند قطره در چشم چکانند واما
امراض پیه چند کونه است اول آنکه خلط
فاسد در دماغ بهم رسد علامتش آنست
که بدن خشک شود بهم کند وآب خوردن
چندان رغبت نکند علاج آن زعفران
ونوشادر از هر یک دو درم کوفته
با پنج درم شکر معجون سازند وبخورد وی
دهند وخربق سیاه وبسباسه ونمک
پارسی از هر یک دو درم صلایه کرده
میان نی کرده ودر بینی اسب بدمند
وسرش را بالا کشند تا آن دارو در مغز
سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود بعد از آن

سه روز زرده تخم مرغ با روغن تازه
در کلویش ریزند واکر درد سر خلط سودائی
دارد علامتش انست که سوخته چون ادم
وسواسی سر میجنباند وچشم تیره وتاریك
میشود وعلاج ان شاتره وزرد چوبه وشکر
سفید از هریك ده درم وسپند وجاوشیر
از هریك پنج درم زعفران وقرنفل از
هریك دو درم مجموع را در دو رطل اب
بجوشانند تا نصف ان بماند پس سه
قسم نموده هر روز قسمی را بکلویش ریزند
علاج دیکر هفت روز هر روز چهار رطل
شیر با یك رطل شکر امیخته بدهند اکر
بحد دیوانکی رسیده وبیهوده لکد زند

دندان

ودندان کیرد از هردو شقیقه خون بکیرند وپیه خرس را
در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند وپیه بز کوهی را با
کلاب وکافور وبول الاغ امیخته در کلوی اسب ریزند
وتمر هندی وپوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده
وحقنه کردن نیز نافع است واکر پیوسته چرك از بینی
آید در رفتار دست وپا را بر زمین کشد قط سفید ولبان
را در روغن جوشانیده قدری بکوش ودماغ
او بریزند وتتمه را در سر وسایر اعضا مالند واکر
با حالت سابق چشم ورم داشته باشد برك نارنج
وسرکه وروغن وخنظل از هریك رطل با قدری سیر
بشکل کوسفند بجوشانند وتمام بدن بمالند ودو
طرف شانه را بکل سفید داغ کنند واکر خون از
بینی آید بیخ دم را باید محکم بست ودر زکام بهترین

معالجات آنست که دو دچوب کز بدماغ او رسانند و
روغن کاو در بینی چکانند وزرده تخم با روغن آمیخته
بکلو ریزند واکر هوا کرم باشد بنفشه وکافور وزعفران
نیز داخل کنند وکاهی بسبب آب وهوای سرد بعد از
حرکت باعث آن میشود که بر دو طرف آب دو زیر
سوراخهای دو برامدکی مانند دو استخوان بهم میرسد
ونفس تند میزند ومیخوابد واکر زود علاجش نکنند
هلاك میشود علاج آنست که آن دو طرف را شکافته
آن برامدکی را بیرون کنند وبنمك جای آنرا پر کنند

باب دویم در معالجات امراض سینه وحلق باب ۲

اما جزام علامتش آنست که زبان سیاه شود وچشم
بکودی افتد وآب از چشم آید علاج آن ده دانه
سیر را در سی درم روغن جوشانیده وبحلقش ریزند

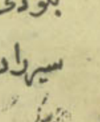

وآب جوکم

وآب وجو کمتر از عادت دهند واکر زبان سرخ و
اماسیده باشد مویز را از بیرون کرده وحلیه
با ده تخم مرغ بدهند وآماس فرو اکر عطش وهوا
زدکی شبها زیاده میشود وآب از بینی می آید علاجش
آنست که هفت عدد تخم مرغ در سرکه تند بکدازند ویك
شبانه روز تا پوست آن بسیار نرم ونازك کردد پس
در وقت کرسنکی یکان یکان را در کلوی اسب افکنند
وچون تخفیف کرد قدری مویز را از بیرون کرده
بادا زیانه وعسل وروغن شیر بخته معجون ساخته
بدهند واین علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد واکر
سبب سرفه حرارت باشد در روز وهوای کرم زیاده
می شود علاج سه رطل شیر ویك رطل شکر وسه درم
کتیرا بیکدیکر ممزوج ساخته بکلویش ریزند وسرمه کشند

وشراب و روغن گاو باهم ممزوج نموده نیم گرم بحلقش
ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پر یا غیر آن
بحلقش چسبیده علامتش آنست که پی در پی سرفه
میکند علاج دهان اسب را گشوده ملاحظه کنند اگر
ممکن باشد بیرون آورند و الا هرچند روز برگ
نی و علف تازه بدهید که نافع است و گاه باشد که
هوازده گی باعث سرفه شود اما اندرون گلو
ورم کند چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که
قدرت بر نشستن نداشته و این امراض را سقا گویند
اگر بزودی علاج او نکنند هلاک شود و اگر اسبان
گرمسیری که در بلاد سردسیری آورند بسبب
آب یا هوای سرد در وقت عرق حادث می‌شود
علاج حوالی سینه را چرب کنند تا باد میل به بیرون

کند

کند و چون ورم شود بیشتر زنند تا هر چرکی که داشته باشد
دفع شود پس داغ فرنگی و غلک کوفته پر کنند قسم
دیگر از هوازده گی میباشد که باعث خشکی و گرفتگی
در گردن و گوش و سینه میشود و سر بر زمین نمیرسد
و چشم بر هم نتواند زد و گوش و چشم بسوی دم مایل
دارد و این قسم را قیصر گویند علاج سرهای گوش را
هشت جا داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر
دوش و میان پشت و سر استخوان دم را نیز با آهن
گرم میرسانند و در خانه گرم و تاریک باید بست
و سیر را بروغن گرم جوشانیده بتمام سر و بدن بمالند
نمک هندی و حتیت و زیره و کافور از هر یک دو
دانگ و هلیله سیاه پنج گرم کوفته با موم بیامیزند
بخوردش دهند بعوض علف زردک را ریزه

کرده بر روی زمین ریزند تا گردن را دراز کرده بخورد
گاه باشد که چنانکه چشم و گوش بجای خود باقی باشند اما
چون بینی را بگیرند و بعد از آن رها کنند نفس تند
بزنند و پرهای بینی بلرزد و اعضا خشک شده گردند
بجانب راست و چپ سوار باشد دو رگ که میان دو
ران است بگشایند و نیز دو رگ که میان دو دست
بر بالای زانو است بگشایند و در چهار رگ مقدار دو
رطل خون بگیرند و پشکل گوسفند با آب حل کرده
بجوشانند و با تمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز را
کوفته قدری آب با او بپاشند پس بیفشرند و شیره
آنرا بحلقش ریزند و جو عادت بدهند و اگر این
حالت از جو خوردن بیاد یابد وقت بهم رسد علامتش
آنست که سست و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند

بپای

بپای سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب از
چشمش آید علاج دو رگ که در سینه است بگشایند
و دو رطل خون بگیرند و چهار رطل شیره پیاز را با یک
رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام بدن
بپاشند و چند روز جو باز گرفته علف سبز بدهند
و اگر چنان باشد که هر چهار دست و پا خم نشود و بزحمت
سر سم بزمین رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد
و در سرگین افکندن ناله کند و این بدترین امراض است
علاجش آن است که اول پرهای بینی را سوراخ کنند
تا چند قطره خون آید بعد از آن سمهای چهار دست و
پا را بتراشند تا حدی که خون ظاهر شود و چند عدد
آجر را گرم کرده و شیره تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها
ریزند در خرقه پیچیده بر بدن اسب گذارند و شیره و سرکه

بزمینی که بآتش گرم شده باشد بپاشند واسب را چهار
چار دکرده بران زمین برارند تا بخار بمیان سم رسد ودود
وباعث میل ماده بدست وپا شود واین عمل را مکرر
کرده ابتدا کنند تا سه روز بعد ازان از دو رگ که بالای
سم دست است یکرطل خون بگیرند پس دستمال بمیان خاک گستر
گرم گذارند تا خون بایستد انگاه نمک ومازو با قطران
آمیخته نیم گرم بر سمها بندند وهر روز آنرا تازه
کنند تا وقتی که چرک منقطع شود ودر آن مدت
بعوض جو علف تازه دهند باب سیم
در معالجه قولنج وسایر بادها اکثر امراضی که اذیت
معقول باشد از خشکی طبیعت وپیچیده کی روده
بهم رسد وبسا که خوردن خاک باعث میشود
علامتش آنست که بسیار خوابد وغلتد ونفس شدید
زند

زند وناله کند علاج نواری بر گردن وکمر او افکند وساعت
بساعت تند بکشد که نفس بدشواری زند وپیوسته
حرکت دهند وخار بر سر دم وشکم زنند تا بجهد ولکد
اندازند تا باین وسیله عرق کرده آن ماده رفع شود
ومقعد را چرب کرده به پیاز یا سیر یا صابون یا چیز دیگر
که تندی داشته باشد شاف کنند وبعد ازان نی
یا چوب میان مقعدش گذارد اگر نفخی کرده شده باشد زایل
گردد واگر آن خشکی باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب باندرون مقعد کرده بیرون آورند
واگر متیسر شود آب رازیانه وشیره وعسل نیم گرم
بحلقش ریزند وبا شراب وروغن وعسل نیم گرم حقنه
کنند وشکم را بروغن وزهره گاو چرب سازند
ودو مثقال تخم هلیون را صلایه کرده باقی در[illegible]

بدهند واگر با آب گرم حقنه کنند نیز نافع است علاج
دیگر آنکه نیم رطل هلیله زرد را با نصف آن مویز
وقدری بابونه [illegible] در ده رطل اب بجوشانند وصاف
نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند واگر با
علامات سابق شکم برآمده باشد وپیوسته
نظر بر پهلوهای خود کند سه رطل شراب کهنه ویک
رطل پیه گوسفند ودو رطل آب جو ویک مثقال
حلتیت در پنج رطل اب جوشانیده صاف نموده
وحقنه کنند ونیم مثقال زهره گاو را در آب
کشنیز حل کرده بحلقش ریزند ویکروز علف
ندهند علاج مویز دانه بیرون آورده و
بادیان وسپند مجموع را کوفته با عسل معجون
کنند وبخوردش دهند واگر به خواب بچه
داخل

داخل کنند نافع است اما اگر این علامات خود
بخود الی انکه حرکت دهند تمام بدن عرق
کرده باشد دو رطل بول ادمی ویکرطل اب کامه
ونیم رطل اب [illegible] ونیم رطل اب حنا مجموع را و
نطرفی کرده ویکرطل بیاسادان افکند وتخم را زیانه
وحلتیت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند انگاه جوشا
نیده وصاف نموده بحلقش بریزند بعد از ساعتی
دو رگ که میان اسبست بگشایند وبا غل واب نیم
گرم حقنه کنند ودست بگشایند [illegible] وزیر شکم
را چرب کنند واگر با علامت قولنج از چشم وبینی
اب بلغم اید وبر زبان اثر دانه باشد [illegible]
[illegible] داغ کوچک کنند ورگ زیر زبان را نیشتر
نیز بگشایند ونیم رطل خسته الحمار اکوفته با رطل

روغن آسیفته بحلقش ریزند علاج دیگر مادیان
دیگری را دشکم سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد
میخته بخورد او دهند و گاهی قولنج از هوای بسیار
سرد بهم میرسد علامتش آنست که کشادن دهان
دشوار میشود و موهای بدن راست می ایستد و آب
چشم آید و علاج یک مثقال قسط سفید با ثلث
دانگ سیر کوفته بروغن زیت بجوشانند و بتمام بدن
بمالند و اگر سبب قولنج حبس بول باشد علامتش
آنست که سر مدور را میلیسد بجیاتی که جوهر بول کرده
متعارفت و بسیار عرق میکند و می افتد و میخیزد و میلی
را شلک خالص آلوده نمایند و مجرای ذکرش داخل
و دست را گل آلوده کرده لحظه لحظه از سرگین تا
کفل بمالد و اگر مادیان چنین شود دست را چرب

کرده نمک و مشک آلوده باندرون فرجش کنند
و در اسب نر دست چرب باندرون مقعد کرده نفع
دارد و چه اگر شانه از موضع خود کردیده باشد درست می
شود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر دوغ
بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو [illegible] فرمایند
و بعد از تشنگی و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و جو
کمتر از عادت و بهتر است که نصف قدر عادت گندم را جو
شاینده بعوض جو بدهند و هر روز قدری
از آن کم کرده دو مثل جو بیفزایند تا وقتی که بقدر
عادت رسد بهترین معالجات در عموم امراض خصوصا
رنجهای باطنی آنست که بدعا و تصدق متوسل شوند
چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن طاوس
قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده

که شخصی این دعا را بر اسب مرده خواند بفضل الهی
آن اسب باز زنده شد و دعا این است
اقسمت علیک ایتها العلة بعزة عزة الله وبعظمة
عظمة الله وبجلال جلال الله وبقدرة قدرة
الله وبسلطان سلطان الله وبلا اله الا الله و
بما جری به القلم من عند الله وبلا حول ولا قوة
الا بالله الا انصرفت باب چهارم در معالجات اسبابی
امراض باطنی اگر جهتی بنفسش رسیده باشد علامتش آنست
که در سینه چنان گرفتگی بهم میرسد که خوف از خودش باز
کنند و راه رفتن بر او دشوار باشد و دست پای بهم بیاید
و چون چند قدم براند الحالت بر طرف شود اما لکن
علاج خون بگیرند و نمک بر گوشت خوک پاشیده بر آتش
نهند تا جوش آورد آنگاه بسینه اسب بمالند و در

و در آب عمیق افکنند تا شنا کند اما تب
کردن علامتش آنست که سر فرود افکند و
تمام اعضاش سست گردد و چشم را خوابیده
دارد و دست و پا در رفتن مضطرب باشد
و بینی گاهی گرم و گاهی سرد شود علف
کمتر خورد علاج نعل از چهار دست و پا باز
کرده عنبر و نفط و نمک بمالند و خون بگیرند
و بکره و زاب ندهند آنگاه چهار رطل
مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و
نیم رطل شاهتره را در ده رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل آید پس صاف کرده بحلقش
ریزند و اگر خشکی در اسب غالب گردد علامتش
آنست که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد

وبینی خنک شود علاج یکش خودش باز گیرند
پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک نیم
رطل در گلویش ریزند و موی سر بریان ساخته
با آرد خمیر کرده بخوردش دهند و چند روز
علف تازه بدهند و اگر بعلت اشتهای
او کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز
از قدر عادت چیزی کم کند دود کاغذ
بر دماغش رسانند و روغن بگلویش
ریزند و با سیر خوش و شراب کهنه حقنه
کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه
مثقال حلتیت یک مثقال هلیله زرد
و سندان سرخ و زیره کمانی و نانخواه
و سقر از هر یک دو مثقال مجموع کوفته با
شراب

بالشراب کهنه جوشانیده و صاف نموده
بحلقش ریزند و این دو دواء سه روز بکار
برند و اگر اسبی کرم در شکم داشته باشد
علامتش آنست که پوست خشک و موها
راست شود و گردن بدیوار مالد و
علف بسیار خورد اما فایده آن ظاهر
نشود علاجش یکرطل خرما و یک مثقال صبر
در شراب جوشانیده و صاف نموده
و نیم رطل روغن اضافه نموده و بگلویش
ریزند و یکرطل حلبه و نیم رطل سپندان
با جو گندم که در شراب جوشانیده باشد
سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل
موی سیاه را طلانه پیوند آورند و یک
ر

رطل حلبه را با آب گرم شسته خشک کنند
و زیره کرمانی و بادیان و کشنیز خشک
و نانخواه و خردل از هر یک پنج مثقال
مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده
بخوردش دهند و در وقت تشنگی آبی
که کله گوسفند در آن پخته و صاف شده باشد
سرد نموده بحلقش ریزند و اگر از هوای
بسیار گرم با حرارت ضعیف شده باشد
آرد جو و ریوند چینی را با روغن تازه
بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری
کافور در گلاب حل کرده بدماغش زنند
و سه روز پیاپی هر روز یک مثقال ریوند
بگلویش ریختن تسکین حرارت میکند
و اما

و اما اگر ریوند خراسانی باشد دو
مثقال باید و ریوند زیاده از این اسب را
نتوان داد و اسبی که کره دار باشد
اصلا نتوان داد که باعث فلج میشود
و این غرایب مسایل طبست که ریوند
در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج
اسب علت برودت است و اگر سردی هوا
باعث ناتوانی شده باشد در جای
گرم بندند و یک دو روز عسل نیم گرم
و آب رازیانه بحلقش ریزند و جو بریشته
بدهند با علف سبز علاج دیگر یک سیر
اسفناج را با روغن جوشانیده صاف
نموده بحلقش ریزند و خربق سفید و

ونوشادر از هريك دو مثقال با پنج مثقال
شكر معجون كرده هفت حصه كنند وهر روز
قسمي بخوردش دهند اكر باعث ضعيف بودن
دندان زياد بلندي بعضي از دندانها باشد
كه بدلت كه علف وجو را خوب نخايد وهضم
نشده واز معده كذرد وعلاجش انست كه
ان دندانها را بكنند وبعد از شكستن
روغن كرم بمالند وچند روز در اب و
علف احتراز فرمايند واكر اسبي علف
آلوده ببول كربه خورده باشد علامتش
انست كه زبان زرد ومضطرب ميكردد
ودر دهان مي افتد علاج دو رك شقيقه
را بكشايند خوني مايل بزردي ظاهر ميشود

اعقدا بيكيرند كه رنك خون سرخ شود و
ترياق اربعه نيم مثقال در سركه حل كرده
بحلقش ريزند واكر ان دكها ظاهر نباشد
سر اسب را بزير اورند بدستش بندند كه
باعث ظهور ان دكها ميكردد وديكر
امراض باطني كه در ظاهر علامات ندارد
وهريك در موضع خود مذكور ميشود
باب پنجم در معالجات اورام اما ورم
كه در چشم اكثر از خوردن خرزهره يا علف
ديكر كه مزاج اسب حسيت ندارد حاصل ميشود
علاجش انست كه از دو رك شقيقه يك
رطل خون بكيرند وكافور در كلاب
حل كرده بدماغش زنند وبيخ مهك در

باب پنجم

شراب جوشانيده بحلقش ريزند واني كه
تمر هندي در ان جوشانيده باشد وسرد
كرده بدهند واكر اندرون كلو ورم كرده
باشد ارد جو را با ارد سماق يا سركه يا انار
دانه ترش خمير كرده بعوض جو بدهند اما
ورم دوش وپشت كه از كثرت سواري و
هواي سرد در وقت عرق حاصل ميشود
علاجش انست كه اقل نمك وسياه دانه را
كوفته با روغن بمالند وپارچه خيك پنير
را با روغن الوده كرده يك شبانه روز بان
موضع ببندند واكر برطرف نشود حليت
وليان واشق مكي كوفته با سريش مرهم ساخته
مكرر ببندند ودر وقت بستن وكشودن

باب نرم كرم بمالند تا وقتي كه ورم زايل كردد
يا بكشايد پس اكر چركي داشته باشد بيفشرند
وزنكار سوده بپاشند وهمان مرهم را بر بالاي
زنكار ببندند چند روز تا وقتيكه چرك
تمام شود واكر مرهم قطران وصبر صلايه
كرده با روغن بمالند يا خاكستر يا بول
الاغ ممزوج كرده با روغن بمالند نيز
نفع دارد واكر زير دست نزديك بمرتنك
بقدر ليموئي ورم كند بشكافند وهر چرك
وخوني كه داشته باشد بيفشرند ونمك
با برك كل خطمي كوفته ان مرهم را بر كنند و
دورش را بشكل دايره داغ كنند واما ورم
خصيه علاجش انست كه در ميان اب عميق

دوی ببالا برانند وزیره و باقلای خشک
را کوفته با مویز دانه بیرون کرده با عسل
و روغن زیتون معجون کرده بدهند و ورم
ذکر به مرغ و روغن زیت را جوشانیده
مکرر بمالند واما استسقا علامتش انست
که شکم و سایر اعضا اماس کند و چون انکشت
بران اماس کذاشته دور کنند فرو رود
علاج در افتاب کرم ببندند و جلهای متعدد
بپوشانند چنانکه سر و پای عرق کند پس زیر
ناف را مقدار دو انکشت سوراخ باید کرد
بقدریکه فتیله کنجایش داشته باشد تا زردابی
که در زیر پوست جمع شده بیرون اید و
بعد از ان حرکت بسیار فرمایند که تمام

ماده

ماده از زیر پوست دفع شود انکاه نفط
سفید بر موضع زخم بمالند و در ان ایام
بعوض علف برک ترب و برک کرفس بدهند
واکر یافت نشود نخود در اب جوشانیده
بعوض جو بدهند و همان لحظه اب را سرد
کرده در وقت تشنکی کم کم از عادت بدهند
واما ورم زانو علاجش انست که دنبه و
خرما را کوفته بر ان موضع ببندند واکر ورم
بسیار سخت باشد قدری چلبیر نیز داخل
کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شده
باشد به نیشتر بشکافند و هر جا که خونی
که داشته باشد بیفشرند واکر باین داروها
نرم نشود پیاز نرکس را کوفته ببندند واکر

بهیچ وسیله نرم نکردد داغ کنند واکر محل
رستن موی بالای سم ورم کند و چیزی
مانند اب بیرون اید و این اکثر در اسبانی
که زمین های نمناک پر اب و علف میکردند
بهم رسد و علاجش انست که زاج و مازو را
کوفته با قطران کداخته بیامیزند و بر تمام
سم بمالند و چند پاره نمد سفید بر سم
ببندند واکر عضوی از اعضا بسبب کزیدن
مار یا سایر حشرات ورم کند سیر را کوفته
با سرکه و یا اب لیمو بمالند و روغن بدماغش
بریزند و یک رطل خون بکیرند پس اکر ان
ورم در حوالی سر باشد رکهای شقیقه
واکر موضع دیکر باشد رکی که بدان حوالی است

بکشایند

بکشایند و سیر و سرکه و خاک باران دیده
بر تمام بدن بمالند واکر عضوی از اعضا
کرهی بهم رسد چون مهره سخت وان اکثر
در پس دست میباشد علاجش انست
که مکرر با دست بمالند و باندازه ان قدری
سریش را نرم کرده بر انجا ببندند تا نرم شود
واکر باین ها معالجه نشود حصه پیاز نرکس
و یک حصه کوهان شتر بکوبند و مرهم
سازند پس حلقه از اهن که دور ان
ان مهره را بکیرند بر انجا کذاشته ان مرهم
را در میان ان حلقه بر سر ان مهره ببندند
تا وقتی که نرم شود انکاه شکافته بیفشرند
و نمک پر کنند **باب ششم** در معالجات

باب ششم

قابل
جراحات اما زخم سر دوش اکثر علاج نیست
واکر بعضی تمام علاج کنند باندک سواری
عود کند و طریق معالجه آنست که پائین زخم
را نیشتر زنند که ماده میل بانطرف کند
و مرهم بر بالای زخم نهند واکر کهنه شده
باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم
را فرو کیرد و داروهای که کوشت نو
می رویاند استعمال کنند واما سایر زخمها
اکر کوشت اطرافش فاسد شده باشد
برک یونجه خشک و زنکار را صلایه کرده
با روغن مرهم سازند و بر زخم افکنند
و یک شبانه روز که کوشت مرده را زایل
میکرداند واکر سرکین اسب را خشک کرده

بسوزانند

بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم بندند
نیز نفع دارد واکر باین ها زایل نشود تخم برنک
و مغز پنبه دانه را کوفته به بندند علاج دیکر
چوب بید تر و پوست خربزه را بسوزانند
و خاکستران را با اب نمک بر زخم بمالند اما
نصف روز بیشتر نکذارند که استخوان را بر
میخورد واکر کرم در زخم بهم رسیده باشد اول
پاک کند تا بشویند بعد از ان اهک اب ندیده
را و اجو را صلایه کرده بپاشند و چون کرم
و کوشت فاسد در اطراف زخم نماند و غرض
رستن کوشت تازه و ازاله زخم باشد پوست
هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی
و کندر مجموع را کوفته با سفیده تخم مرغ

بیامیزند و یک شبانه روز بندند بعد از ان کوزه
بنمک اب کرم بشویند و با دنبه و پیه پخته چرب
کنند و چون زخم میل بخشکی کند قیر و موم و کندر
را در سرکه کهنه پخته بدستور مرهم بکذارند واما
زخمی که از کزیدن سباع باشد بهترین علاجها
آنست که هر چند روز چند مرتبه باب سرد بشویند
و حلتیت را در روغن زیت جوشانیده بمالند
و در خصوص زخم پلنک شکم صفدع را بشکافند
و بر ان زخم بندند واکر بسبب افتادن از جای
یا صدمه عضو زخم شده باشد سنک مقناطیس
را باب بسایند و مکرر بان موضع بمالند و با
دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی
که در زمین میباشد خشک کرده صلایه
کنند

و بر ان موضع نیز بپاشند و زرد اوند را صلایه
کرده با عسل بیامیزند و بمالند و هر کونه زخمی
را باب سرد و بوی خوش و هوای سرد پرهیز
باید کرد و دود چوب کو یا خشخاش یا سرکین بد ماغ
و عضو زخم را با مدر بسایند واکر پیکانی یا استخوان
در میان کوشت مانده باشد پنبه را باب کرمه
تر کرده مکرر بران موضع کذارند و دهن زخم
را به پیه خرس چرب کنند و بعد از ان بیرون
اورند جای ان را بزرده تخم مرغ و نمک پر
کنند و در جذب الات حدیدی مقناطیس
کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام موضعش
مو بر نیاورد و تراشیده سم اسب سیاه را بسوزانند
و صلایه کرده با روغن زیت بران موضع بمالند

واكر جايي از بدن اسب بي سبب ظاهري زخم
شود وخون ايد ماست كاو را با حنا وخطمي
اميخته بمالند اما اين كوفت را هر چند علاج نكنند
بهتر است ازين جهة كه باعث دفع اخلاط فاسد
وحفظ از ساير امراضيست واما تركيدن سم كه ان
را اشقاق كويند علاجش انست كه ان شكافها را با اهك ونعله
ونفط پر كنند وببندد وقطران را كه اخته جوشانيده
بريزند وروغن بادام تلخ بمالند ومكرر سوداي
كنند علاج ديكر مكيد وبرنجوند هند وشكر
وخنجلش وروغن بادام اميخته بحلقش بريزند
وچون شروع در جو دادن كنند مقداري
از عادت كم كرده بعوض كتير خشك را اضافه
نمايند وسم را در كرباسي پيچيده برساق
ببندند كه از انجا قطره قطره بسم مي امده باشد

وصبر وكندر وزاج وپوست انار ومغز بادام
تلخ را صلايه كرده با شيره عنب الثعلب وروغن
اميخته نيم كرم چند روز پيايي بر سم وخودكان
بمالند ودرد اسنك سوده را با روغن كل نيز
نافع است واكر سم از بي نعلي سوده باشد قطران
ونفط سفيد را جوشانيده بر ميان سم بريزند
وارد كندم را با پيه كوسفند واب كند تا خمير
كرده سم روز بر بندند و زير پاي سركين
باب هف خشك بريزند باب هفتم در معالجه جوشش
وخوارش ولكه واما خنازير دانه ايست
بقدر نخود يا بزركتر كه در كردن اسب پيدا
ميشود واكر زودي علاج نكند تمام بدن
را فرو ميكيرد باعث هلاك ميشود واكثر اين

این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان
علف عادت میشود علاجش آنست که آن موضع
را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند
و زخم را برنگار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم زا
چنین بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید بهم
رسد علاجش آنست که بشکافند و آن دانه را
بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند
و اما سایر جوشش ها که تمام بدن را گرفته
علاجش آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند
و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته
بر تمام بدن بمالند و اگر حوالی تمام جوشش بدن
زرد باشد نمک با روغن گل آمیخته بمالند و اگر
دهن آن جوششها گشاده باشد و آب زرد

و متعفن

و متعفن بیرون آید نوشادر و نمک و قلیا را
صلایه کرده بپاشند و صبر و زرنیخ ارمنی
از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته بخوردش
دهند و علاج دیگر هدهد را بسوزانند و
خاکستر آن را آب کرده بخوردش دهند
و پنج درم گوگرد فارسی مثل آن نمک و یک
رطل روغن کنجد حل کرده بر بدنش بمالند و با
صابون و نارنج بشویند و اگر جوشش مایل
بزردی در خوردگاه دست و پا حاصل شود
و این نیز قسمی از شقاقلست علاجش آنست که
اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته بان
ساق دست و پای اسب را بشویند و هر روز
دو مرهمی از زنگار و روغن زیت و موم بمالند

ولبه که بشوید ونگذارند که دست و پا را تاب
کشاند و یک مثقال ریوند را در دوغ که تا یخ
سرد کرده باشند ریخته بخوردش دهند علاج
دیگر مرداسنگ و انزروت را صلایه کرده با
روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه دانهای
جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانها را بموی
دم اسب ببندند و ده روز بگذارند آنگاه انزروت
و جوز بویا در آتش گداخته در زیر آن بدارند که
دودش بآنها رسد و شیر و شکر با روغن زیت
آمیخته بگلوی اسب ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش
که گوشت حوالی آن خورده باشد و اصل جوشش
بگودی افتاده چون دانها خیره چیزی در آن
باشد علاجش آنست که زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد

ازهریک

ازهریک ده درم و آهک نشسته نیز چهل درم
مجموع را صلایه کرده در سرکه تند سه چهار
مرتبه بخیسانند و در هر مرتبه بقدر دو انگشت
سرکه بر بالای داروها ایستاده باشد بعد ازان
خشک کرده و باز دیگر صلایه کنند و هر مرتبه
زخم را با سرکه تر کرده قدری ازان بپاشند
و اگر مغز پسته را نیز صلایه کرده در آن موضع
بپاشند نیز نافع است و هر اسبی که گرگین شود علامتش
آنست که خود را بسیار میخاراند و مویش میریزد
علاجش خون بگیرند و علف تازه بدهند
و قیر و خاکستر بموضع خارش بمالند بمقدار
که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و اشنان کوفته
با روغن زیت بمالند و علاج دیگر سپندان و نمک

وگوگرد فارسی را صلایه کرده با روغن شیره
بمالند و دیگر زنگار سوده با مغز گوسفند بمالند
و هر یک از این داروها که مالیده باشد در وقت
شستن باب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه
شده باشد هلیله را در آتش بسوزانند و
خاکسترش با آب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش
دهند و بدن را به آب صابون بشویند و داروهای
سابق را استعمال کنند و اگر موی ساق و سب
بریزد این نیز از اقسام تقاق است بعد از آنکه
مکرر باب صابون شسته باشد مغز ساق
گورالاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک
را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند
و اگر این دواها نافع نشود روغن بابونه نیز

نافع است

نافع است و اگر بر گرد لب یا چشم یا اعضا لکه‌های
سفید بهم رسد خوک را بگیرند و با آلات
اندرون در کوزه کرده سر کوزه بگل بگیرند
و سوراخ کم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر
آن را با روغن که بریان کردن بره چکیده
باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه
تخمه را کوفته با روغن زیت بمالند نافع است

باب هشتم در معالجه تتمه امراض دست
و پا اما لنگیدن اگر سببش آن باشد که از جای
افتاده یا در اثنای رفتن دست و پا بولخ
رفته و در بیرون آوردن یکی از جای
خود گردیده باشد باید که ساق تا دوش و کفل
دست بهمه جای بمالند تا معلوم شود

که کجا درد میکند پس آن موضع را اول بروغن
نیم گرم که پوست نارنج و سرگین گوسفند و
سیر دران جوشانیده باشند چرب کنند و
کرهان زایل شود زفت و موم گداخته با کرباس
بدان موضع ببندند و چند روز بگذارند
واگر از انها برطرف نشود بشکل تکه داغ واگر ماده
عصب و حوالی خورده کان ریخته و آن موضع
ورم کرده باشد از رنج و لغیب بیا رد حاصل
میشود علاجش آنست که نمک را در آب حل کرده
چند روز بپاشی بمالند و بعد از آن تراشه
چرم با سریش خمیر کرده بگذارند یکدو روز
دیگر و بعد از آن باسکم نرم کرده بگشایند
واگر هنوز ورم باقی باشد انجیر خشک را در
سرکه

خیسانیده چند روز دیگر ببندند
واگر باین تدبیرها زایل نشود رگی که بطرف
بیرون خودگاه است بگشایند چنانکه نیشتر
اندک نگذرد پی را ضایع کند پس اسب را
آهسته حرکت فرمایند که هر ماده که در آنجا
جمع شده دفع شود بعد از آن چند عدد
مگس سگ را در قطران و روغن بجوشانند
و بر کرباس اندوده دو سه روز بر آن
موضع ببندند و هر روز باب سرد بشویند
واگر ماده باین طریق دفع نشود آهن پاره
گرم کرده باندرون زخم فرستند که بسبب
حرارت جذب رطوبت کند و در آن ایام
نگذارند که دست و پا را بدندان بخارد

یا برجایی بماند که باعث نیافتن جراحت
میشود علاج دیگر همان موضع را باید داغ
کردن چنانکه بعصب نرسد و پوست نترکد
وطریق داغ کردن آنست که اول قدری
قطران بمالند پس آنگاه داغ را بر بالای قطران
گذارند آنقدر زمان که قطران در جوش
باشد و بعد از آن پیه خوک و روغن را با
نمک آمیخته چند روز بر روی داغ بندند
و هر روز با سرد بشویند و چون اکثر
اوقات این داغ را جهت نمونه نیکو بچه
قان میکنند از این جهة ترکان قانتاغی
و قانتاغی میکنند و اگر این کوفت را
در اوایل علاج نکنند آن ماده روز بروز
سخت

سخت میشود تا از زمان که شبیه باستخوان گردد
و اسب را بلنگاند علاجش آنست که آن موضع
را بشکافند چنانکه از آن ریم برسد و آن ماده
را از میان عصب و غدد کان بیرون
آورند و آن شکاف را بنمک پر کرده کرباسی
بر بندند و هر اسبی که سینه و رانش داغ
کرده باشند از این کوفت ایمن باشد از این
جهة که راه ریختن همه بسبب داغ مسدود
شده و اگر دست و پای اسب را در ایستادن
بسیار دم کرده باشد از پایش نیز خون
بگیرند و سبوس را با سرکه یا سیر جوشانید
بر آن موضع بندند اگر باعث لنگیدن
اسب عرق النسا باشد و آن رکیت

در آن دو جا آن که در اسبان لاغر ظاهر باشد
و چون فربه شود آن رگ مخفی میگردد ه
موضعش چون شکافی میان دو گوشت
بهم پیوسته باشد مینماید علاجش آنست
که هرگاه دست بر آن رگ گذارند اسب
بی تاب میشود علاج دو جای را از آن که
محاذی آن رگ باشد و ما بین بقدر
دو انگشت بود داغ کنند و از میان
آن دو موضع خون بگیرند تا خون بایستد
بقدر یک رطل آنگاه با کرباسی محکم بر بندند
تا خون بایستد و اگر سم اسب آب آورده
باشد علاجش آنست که اندرون زمین
نتوان گذاشت و چون دست بر آنجا گذارند
گرمی

گرمی محسوس میشود و این اکثر در بستن
جای نمناک حاصل میشود علاجش آنست
که نعل را باز کنند و سرکه تند بریزند و
بتراشند تا وقتی که چرک آید پس سیر
کوفته و سبوس و جو را در روغن بجوشانند
و با کرباسی سه چهار مرتبه بر اصل سم بندند
و ریختن نفط نیز کمال منفعت دارد
باب نهم در معالجات متفرقه اگر در
بدن اسب شپش بهم رسد شب یمانی را
سوده با روغن زیت آمیخته بمالند
و در آفتاب گرم بمالند آنقدر که عرق
کند آنگاه باب گرم بشویند و اگر بعضی
از تارهای موی دم اسب کند. و گرتا

شود چون بکنند بخش سفید باشد علاجش
آنست که بعد از کشیدن صبر و نمک و زهره
گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش
بمالند و اگر سم اسب کوچک باشد
و خواهند که بزرگ شود لعاب ریشه
خطمی را بجوشانند و بمالند و سیر کوفته
با پیه گداخته یک شبانه روز ببندند و یک
هفته هر روز دنبه و قطران گرم بمالند
و بر روی سرگین خشک ملشته حرکت نفرمایند
و اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آمده
و بخته باشد مکرر با نمک و سرکه بشویند
و روغن گاو بمالند و اگر مادیان آبستن
نشود انگشت باندرون فرجش کرده ملاحظه
نمایند

ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو
طرف راست و چپ بوده باشد آنرا می برند
و آنگاه دست را چرب کرده باندرون
کنند چنانکه تا بچه دان برسد و هر کثافتی
که در آنجا بوده بیرون آورده مکرر
آب بر آن موضع بریزند و اندرون را
بشویند تا وقتی که هیچگونه کثافتی باقی
نماند پس کیسه کوچکی را که بر گوشه آن
رشته درازی باشد پر از پشم کنند و باید
که کیسه را منقسم باشد که بعد از آغشتن
پشم بقدر لیموئی شود آنگاه یک جو
مشک و یک جو کافور و یک دانگ زعفران
و هفت دانه فلفل را صلایه کرده با پنج مثقال

عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
و آن کیسه را در آن شربت بخیسانند چنانکه
هر قدر ممکن باشد جذب نماید پس در میان
بچه دان گذارند و سر رشته در بیرون
بر دم اسب یا جای دیگر ببندند که اندرون
کشیده نشود و بعد از آن که کیسه از سر شب
تا صباح یا از صباح تا شام در آنجا بوده باشد
اسب نر را حاضر سازند و آنگاه سر آن رشته
را بدست گرفته آن کیسه را بفوریت و سرعت
بیرون آورند همان ساعت اسب نر را بکشند
که این عمل باعث آن میشود که فرج مادیان
حرارت و خشکی بهم رساند و نطفه را برغبت
جذب نماید و صورت بندد و باید که این
رشته بقدر محکم باشد که از کشیدن گسیخته
نشود

نشود و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد
و بدان سبب سرکشی و حرکت و آوازهای
ناخوش کند عدس و سداب سبز را در آب
جوشانند و صاف نموده دو جو کافور
اضافه نمایند و با شکر بقوام آورند با آب
گرم حل کنند و بحلقش ریزند و از جمله
ادویه که قطع شهوت میکند شاهدانه
و گشنیز و برگ نی و سرکه و انار ترش و
شبیت و زیره و شونیز و خرفه هر یکی
را بطریقی که مناسب باشد بدهند و اگر
باین ها زایل نشود خصی کنند و طریق
خصی کردن آنست بزمین نرم خوابانند
و دست و پایش را محکم ببندند و هر بیضه

را ببست که فتر پوست پیرونش را بر تیغ بکافند
و بعضی را بیرون آورند و بعد از آنکه هر دو
بیضه را بیرون آورده باشند آن موضع را بنمک
پر کنند آهسته آهسته بی آنکه کسی سوار شود
حرکت دهند روز دیگر که خون زخم ایستاده
باشد بمرهم علاج کنند و در وسه روز از آب
پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود
کم از عادت بدهند چون زخم بر شود
سواری کوچک سبک بر نشسته با هستگی
براند و بعضی گفته اند چهل روز سوار سنگین
بر ننشیند و تا چهار ماه ندوانند
و بهترین اوقات ایام خصی اعتدال هواست
و اگر وقتی دیگر ضرور شود از سرما و گرما

پرهیز

پرهیز فرمایند و درین باب کمال احتیاط
نمایند **خاتمه** در بیان مجملی از اسبان خاتمه
پادشاهی و ذکر تعویذات قبل ازین در مقدمه
تقریر تحصیل زاد الراکب و تفصیل آن رقم
زده کلک بیان شده و پیشینیان که
درین فن تالیفها نموده اند در شرح تاراج
زاد الراکب و شعب مختلفه این کمیت خامه
را بهر سو دوانیده و گوناگون سخنها نگاشته
همانا در ازمنه سابقه که عالم هنوز زیب
معموری نگرفته بود اگر بسبیل ندرت
در قبیله از قبایل عرب یکه اسپی یافت
میشد هر طرف از اوصاف شمایل آن
داستانها پرداخته اند و بپاکی بی پروائی

بی امانت زبان روایت گونه اختلاف بر
چهره آن سخنان کشیده اند المنة لله تعالی
و تقدس امروز ازاسنیکها بدرجه الهی
رسیده و همتها اوجی بلند گرفته عقول
و اوهام را سر ستایش این قسم نیست از روز
خیل اسبان حضرت سلیمان علیه السلم را که گرفته
می ستوده اند که بعد از قصه فوت نماز موازی
یکصد راس بود امروز در جمیع اسبان پادشاهی
بعد از آنکه عشرات والوف و مات بخرج
رفته باشد هنوز بقایای آن در اطراف
عالم منتشر است باری بنابر پیروی پیش
روان لازم شد که از ایلخیهای سرکار
خاصه شریفه که هر یک چون مرغ نامه

بر پشت

بر پشت نامه خویش بال از زاد الراکب بر بال
پرواز دارد مجملی بکمند تحریر آید از جمله
مادیان کامل و غیره که در محال مناسب
محروسه بضبط ایلچی قورچیان میراخور
باشی صحرا مقرر است عرض موافق نسخه
یونت ئیل از قرار نوشته کتاب و تصدیق
مستوفی دفتر ارباب تحاویل بعد از وضع
آنچه انعام داده شده بیست و نه هزار و
هفتصد و هفتاد و یک راس و آنچه ابتدای
یونت ئیل تا انتهای بیچی ئیل بوثوق میر
آخور باشی جلو و تصدیق سردکان هر
طایفه از عساکر یقورچیان و غلامان
و تفنگچیان و توپچیان و عمله

بیوتات وارباب قلم وسایر عساکر منصوره
وملازمان از مقربان واقایان واطبا و
منجمان وشعرا وندما وارباب طرب رسیده شده
موافق تصدیق دفتر مذکور بیست ویکهزار
هشتصد ونود وهشت راس وانچه بان فعل
کرایام اقامت واحتمال سفر وحرکتی کرد
خاطرها میکرد در اصطبل خاصه خاطر است
ازقرار نوشته شرفا اصطبل بتاریخ شهر
رجب المرجب سنه یکهزار وشصت وهفت
هجری مطابق سال یکصد وشصت ویک
شاهی صفوی موافق لخاقوییل ترکی دوهزار
یانصد پنجاه وهشت راس وانچه بجهة جهات پایان
وسرعان در کل طول وعرض ممالک
محروسه

محروسه ده بده منزل بمنزل مهیا وآماده
میباشد وقیمت وخرج انها را از تحویل وزرا
وعمال حاده میشود چون نسخه منقحه از ان بدفتر
خانه همیون نمیرسد وهرچه در هر محل باشد
در تحت حساب عامل المحل در دفاتر متصله
مشخص میشود زبان خامه مشخص میشود زبان
خامه از شماره ان عاجز است وهمچنین شاخی
که بسبب از عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است
ومحتمل که از اصل بیشتر شده باشد وچون
هنوز نسخه ان بدفتر خامه نرسیده هرچند که ان
باب نوشته ازین جهة که اساس ان بر تخمین است
خالی از زیاده وکم مناسب خامه راست خا
نه نخواهد بود وهمچنین انچه در بیوتات دیگر سپرده ملازمان

منصور شده چون بیش از حوصله وهم وخیال است قلم
از تحریر ان بعجز وقصور اعتراف مینماید وچون شرح
بعضی از ان بحدی نثر آدران مذکور شد مناسب
ان است که آیات وتعویذات وادعیه حفظ منقوله
از ارباب عصمت وطهارت صلوات الله علیهم مذکور
شد تا همه انها از اصابت عین الکمال محفوظ باشد
وهم ازین رساله شریفه مسعود الخاتمه ومحمود العاقبة
بانجام رسید ولیکن بعضی از انها که بجهة مطلق
حفظ وارد شده همه کس را در همه وقت مناسب است
در سایر کتب مبسوط ادعیه بتفصیل مذکور وانچه در
باب خصوص اوست در سوار منقول است مختصر مذ
کور میشود از انجمله شیخ جلیل القدر ابوالقاسم علی
بن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده که جهة
حفظ

حفظ از جمیع بلیات این دعا را بنویسند وبر گردن آن اسب
ببندد بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ واعیذ دابة فلان
بن فلان المعروف بکذا وکذا وسایر دوابه
من الخیل من وهمها وشقرها وکمیتها واغرها
ومحجلها وحضلها وجودها من الخنق والرهش
والرعش والرهصه والرضیه وخفقان
الفواد وغرة الصفان والحبس وبلع الریش
وبلع الحشیش والحران والحیدان والخذلان
ووجع الجوف والربو فی الرئتین ومن الطرفه
والصدمة والعناد والشاد والهمریة فی
الاسنان ومن الحمو والبهر وسایر الاعلال
فی البهایم ودفعت عیون بالاحاطة ظاهرها
وباطنها ومخها التوی عنها فی سایر جومها

وحوصها وبشرها ولحمها ودمها وعظمها
وجلدها وجوفها وعرقها وعصبها وشعرها
ووبرها وبطنها وظهرها وظاهرها وباطنها
بالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسنى وبكلماته
العظمى من الامتناع من الماكل والمشرب
والتقصص والارتواء والضربان ومن جرح
بالحديد ووخز بالشوك وحرق بالنار او نجلب
ومن وقع نصال السهام واهبة النماج ومن
القوام واللوادع وضربة موهنة ووقعة محبطة
وسقطة موجعة وعثرة مرجعة ودفعة مسلمة
اعيذه واكيه بما استعاذ به جبريل عليه السلام
وبما عوذ به النبي صلى الله عليه وآله البراق
وبما عوذ به فرسه السحاب وبما عوذ به علي
عليه السلم فرسه دلدل وبما عوذ به شمعون الصفا
فرسه

فرسه الطماح وبما عوذ به موسى الكليم فرسه
الذي عبر في اثره البحر عوذت هذه الدابة و
صاحبها وموضعها ومرعاها وسايرها الى
من الكوارع والمراتع من سائر السباع والهوام
ومن كل اذية وبلية ومن التهور والدهور
من الهامة والسامة والعين اللامة ومن
سائر السباع والهوام ومن كل اذية وبلية
ومن التهور والدهور والردة والغرق والحرق
والوباء ومداولة الشقاق بالعقد والعطفة
والاسماء الاولية العليا ومن كل عين عيان لسوء
ومن شر العيانين من عين الجن والانس اجمعين
بسم الله رب العالمين بسم الله عالم السر والخفي
بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى في سرادق

علم الله وفي حجب ملكوت الله الذي يحيي به الاموات
وبها دفعت الاصوات وباسماء الله التي اضاءت
به الشمس وارتفع بها العرش من سائر ما ذكرت وما لم
اذكر وما علمت وما لم اعلم ودفعت عنها سائر
العيون الناظرة والكادية والخواطر الخاطرة
والصدور الواغرة بلا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم دعاء ديكر از كتاب مذكوره كه بايد
نوشت وبر كردن اسب ويخت اللهم احفظ علي
ما لو حفظه غيرك الضاع واستر علي ما لو ستره
غيرك الشاع واجعل عني ما لو حمله غيرك لضاع
واجعل علي ظلا ظليلا تتوقى به كل ضرا في
بنوعها او نصبت لي مكرا او هيأ لي مكروها
حتى يعود وهو غير ظافر لي ولا قادر على اللهم

اللهم احفظني ما حفظت به كتابك المنزل
على قلب نبيك المرسل اللهم انك قلت وقولك
الحق انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
تمت الكتب

ايضا علاج ناخنه اسب عقرب را خشك كرده نرم
صلايه كنند ودر چشم اسب كنند **ايضا** علاج
شقاق روغن پاچه را بايد ماليد **ايضا**
علاج لكه اسب ودق را در كوزي كرده در
آتش كذارند تا بسوزد وبعد از آن خاكستر
را با روغن بره ريان كرفته باشد در وقت
چكيدن ممزوج كنند وبر لكه بمالند ويا
با سركه تند ممزوج نمايند بايد در وقت
خاصه كهنه بسر چوب بسته با آن خاكستر و سركه

مربوط را بر موضع لکه بمالند که نافع است که اگر درشت
بان آلوده گردد زخم میشود و اگر سیاه دانه را کوبیده
و با روغن زیت بر موضع لکه بمالد نیز نافع است
علاج سفیدی چشم اسب استخوان سر آدم را نرم
کوفته در چشم اسب کنند با روغن شود ایضا
علاج سرفه اسب سداب با روغن کنجد و قدری
مویزچانه ورازیانه را کوفته با عسل ممزوج
نموده بخورد اسب دهند پس علاج اگر اسبی را
شکم بگیرد یک درم سرگین سگ با نیمی آب
بشورند و در گلوی اسب بریزند بگشاید علاج
خارش کنجد را سوخته یک هفته در آب گذارند
و بمالند بشویند نافع باشد پس علاج شپشه
اسب اندروت ده درم با مرهم اسنک و با روغن

کل

گل در اسب بمالند پس علاج اسب که دلو خورده
باشد خردل همراه نمک صلایه کرده غرغره
کنندش بجهة خروش اسب بیخ بادنجان را
جوشانیده آبش را بخورش اسب مالد بهتر
خواهد شد و مالدغان در ترکی ساق انجدان
است و انجدان بر دو نوع است سفید و سیاه
و بفارسی انگدان و بلغت دارالمرض کرله
پرو نقوله نیز گویند و در نوع سیاه صمغ
او در حلتیت و بفارسی انقوزه نامند
چون خروش بزبان ترکی نوشته بود محل
که خارش بوده باشد علاج خارش گوگرد
و دق که سرخ نموده باشد سه مثقال درعوض
شش درم زرنیخ نیم مثقال بجهة جو کرفته باشی

که کری و خارش داشته باشد بدهند که نافع است
ایضا محمد بیک یوزباشی غلامان تحریر نموده
بجهة علاج دودک که ترکان ذکیل گویند اسبی که
دودک داشته باشد باید دلکهای سفید که بیرون
میاورند هر دو گوشه دل را از هر طرف بقدر یکی
بریده بجای ذکیل بیرون آمده مالند و در
شکاف دیوار گذارند که خشک شود ذکیل برطرف
شود و میگویند در انسان نیز این حکم دارد تجربه
شده ایضا علاج قولنج اسب مقدار سرخم شیرین
روغن و یکمنت سیاه تخمه کوفته در میان روغن
جوشانیده در گلوی اسب بریزند نافع است
پس بجهة سیب ربیع چهار دست و پای خارشت
را بریده ناخن و گوشت و پوست در آتش اندازند

بر

که محض بحیوه بتب برطرف شود و تجربه رسیده
ایضا در امتحان اسمعیل بیک چنان است
که هرگاه خواسته باشی بدانی که مادیان
نر است یا ماده از پستان امتحان نمایند
که هرگاه پستان راست اول شیر دهد کره نر است
و هرگاه پستان چپ شیر دهد کره ماده است
ایضا بجهة اسبی که جل و توبره را بخورد می باید
جل کهنه یا پلاس کهنه را بو داند و با نمک
ممزوج نموده با آن اسب یا استر جل خود را بند
برطرف میکند البته تجربه رسیده بجهة درد
سر به تجربه رسیده یک دانه نخود را در سرکه
سائیده و بر سر بمالند و اگر بصفرا سر درد
کند بصفرا نخود را در سرکه سائیده و بر سر

طلا کنند که درد ساکن شود جهت خارش زیر
دم اسب روغن باحب سلاطین و سیاه تخمه
باهسته دزیش کوبیده خوب جوشانیده و بر
موضع طلا نمایند جهة علت سراجه اسب که
درداء ضا و اسب بهم رسد دست و پای و ذرعی
که دیمی بنشد و رنک ان سبز باشد و در آب
باشد بمقراض چیده تا سه روز هر روز این
و زغ را بکلوی اسب اندازند نافع است و اگر
در دست ادمی بنزادکل بهم رسد و زغ را بران
مالند نافع است ایضا معالجه ادمه که در اسب
بهم رسد باید رگ کنده که در میان ران اسب میباشد
از زیر پوست بیرون آورده و طرف بالای رگ را با
خیاطه قایم بست که از مر بالاخره بیرون نتواند آمد

بعد از آن

بعد از آن رگ را ببرید که هر چند از طرف پائین خون بیاید بهتر است و بعد از
بریدن تا خوب چاق شود سواری نکنند ایضا میر سید محمد منشی مار خود
نموده که بجهة خارش اسب تجربه کرده ام نمک سنگ که نمک تبرزد
میگویند با سیاه تخمه بکوبند و با روغن زیتون بر موضع خارش اسب
طلا نمایند ایضا یکی از ملازمان والی عربستان در خرم آباد
رگ میان پای مادیان خود را که کمان او میرفت بریده و نمک
پاشید بر زخم بریده مادیان و رسال بیلنکید آزارش بهم رسیده بر
طرف شد ایضا بجهة آزار او فر اسب شخصی تقریر نموده
مجرب است اینکه آن موضع را هر تیغ بزنند که از قبیل تیغی
که بر حجامت میزنند و سرکه و نمک را ممزوج نموده بر موضع او فر
که حوالی قاب است ببندند که نفع تمام میدهد بجهة رفع آزار اوفر
و علاج می شود ایضا دفع خارش کوکرد مکیکی ه
قلیاب ه سیاه تخمه با پیه گاو جوشانیده و مرهم ساخته

مکرر عالنده که نافع است ایضا همیشه رزین علف سبز لیست که خشک
آن نیز عطاران بر دوجو دهستد خشک آنرا با حب سلاطینی و سیاه
تخمه بر روغن دنبه جوشانیده با اسب خارش دار مالند نافع است
و بر طرف مینماید خارش را ایضا بجهة خارش ولی بیک تجربه
نموده که تنباکو و کهلا و زنق مرغ و نمک را با یکدیگر بجوشانند که لعاب
بهم رسانند و بر اسب خارش دار مالند که نافع است ایضا بجهة آزار
سقاو اسب روغن کوچک در گوش اسب ریخته بدست از بن
گوش تا زیر گلو از هر دو طرف از روغن مذکور مالند رفع آن
مینماید بتجربه لا از زمان حرکت آثار میباشد ایضا معالجه سقاو
اسب باید جوشیر که فانس کویند با روغن دنبه جوشانیده نیم
گرم در گوش اسب چکانند که سقاو گشوده می شود همان روز
ایضا یاد داشت تجربه بجهة معالجه سراجه اسب اول اینکه میر محمد
کاظم مذکور ساخت که اسب ایشان سراجه داشت آن اسب را

زبانش

زبانش که علت سراجه مجروح نموده بود شخصی بهم رسید و سر زبان اسب
بقدر یکمشت که تخمیناً نصف زبان آنرا بکارد بریده و بر سر خاک میرفون
نمود و بعد از چند روز که زبان بریده در زیر خاک خشک شد جراحت
سراجه نیز خشک شد و در ایام مجروح بودن اسب جو و کاه نمیخورد
علف سبز میدادند سراجه نیز خشک شد علف یونجه خشک
با آب نیم باید کرد تا خیر زوال بایدش داد و بعد از آن چند روز
آب و جو بقدر معتاد باید داد ایضا معالجه قزل قورت
که بسیار شدید باشد و بمعالجات مشهور معالجه نشود باید حلقوم
اسب شکافت و خرتلاق اسب را شکافت که بار بسیار دفع
می شود و پوست بیرون اگر خواهند بخیه کنند و الا فلا
ایضا معالجه اسب لاغر که چاق شود بگیرند یکمن برنج شلیله
و آنرا در حوض آب بخیسانند و اسب تشنگی دهند بحدی
که آب شلیله را بخورد انگاه شلیله را با آفتاب خشک ساخته

کتابخانه مجلس شورای ملی

سه حصه سازند و هر شب مقدار جو اسب را کم کرده یکحصه ازرا داخل جو
نموده باسب دهند بغایت فربه شود مجرب هر کس را سگ بگیرد موی سر
بسوزانند و بر آن نهند به شود و میگویند مجربست مجرب و اگر اسب را
شکم بگیرد یکدرم سرکین سگ با نیمن آب بشوید و آب را
در آفتابه بحلق اسب کند بگشاید مجرب رزاوند طویل را هر که
باخود نگاهدارد جانور او را نگزد و اگر کسی را عقرب یا زنبور گزیده
باشد رزاوند طویل سوده شده در آن مالند نافع است ١١٢
رطل مقدار نود مثقال طبیب است که هر مثقال طبیب
چهار دانگ و نیم صیرفی است و مقدار رطل شصت و هفت مثقال
نیم صیرفی است والله اعلم تمت هذه الملحقات ١٢٢٦

در رو وا بدو ارسر که بچسبند

معجون زیره

زیره	سداب	دارچینی	زنجبیل	فلفل	انیسون
۱۰	۸	۵	۸	۱۰	۵

نوشادر ۱ همه هر دو را کوفته کنند با به مقابل عسل معجون کنند

در جلا زخم اصور

زنگار	توتیا	کندر	مرداسنگ	روغن گل سرخ
۴	۴	۲	۲	۱۰

جدوار ۲ اینها را مرهم سازند

مرهم دیگر اصور

ربع ریوند	زرد چوبه	سندروس	بیخ مرجان	کافور	موم کافوری
۴	۴	۴	۴	۴	۴
مرداسنگ	صبر	سنگ لاله	مومیایی	الفرنیون	پیه روغن گاو
۴	۲	۲	۱	۱	۲

اینها هر دو را ابرسیده در روغن گاو داغ کرده بریزند و بعد زیره سوده در آن اندازند تا روغن پخته برچیند از برای زخم نافع باشد

در جهت سوی چشم و دور سپید

نور مرا احمد	ماهی سقنقور	مرمرشیه	زعفران	امیرباریس	فلفل دارچینی
۱	نیم	نیم درم	۲ مثقال	۲ مثقال	۲ مثقال

دستچینی مرده نیم درم ممزوج نماید و در چشم کشد

ادم باید ملاحظه کار خود بداند که بکار مرسد و تسلی دارد

نمره ۳۸۴۴